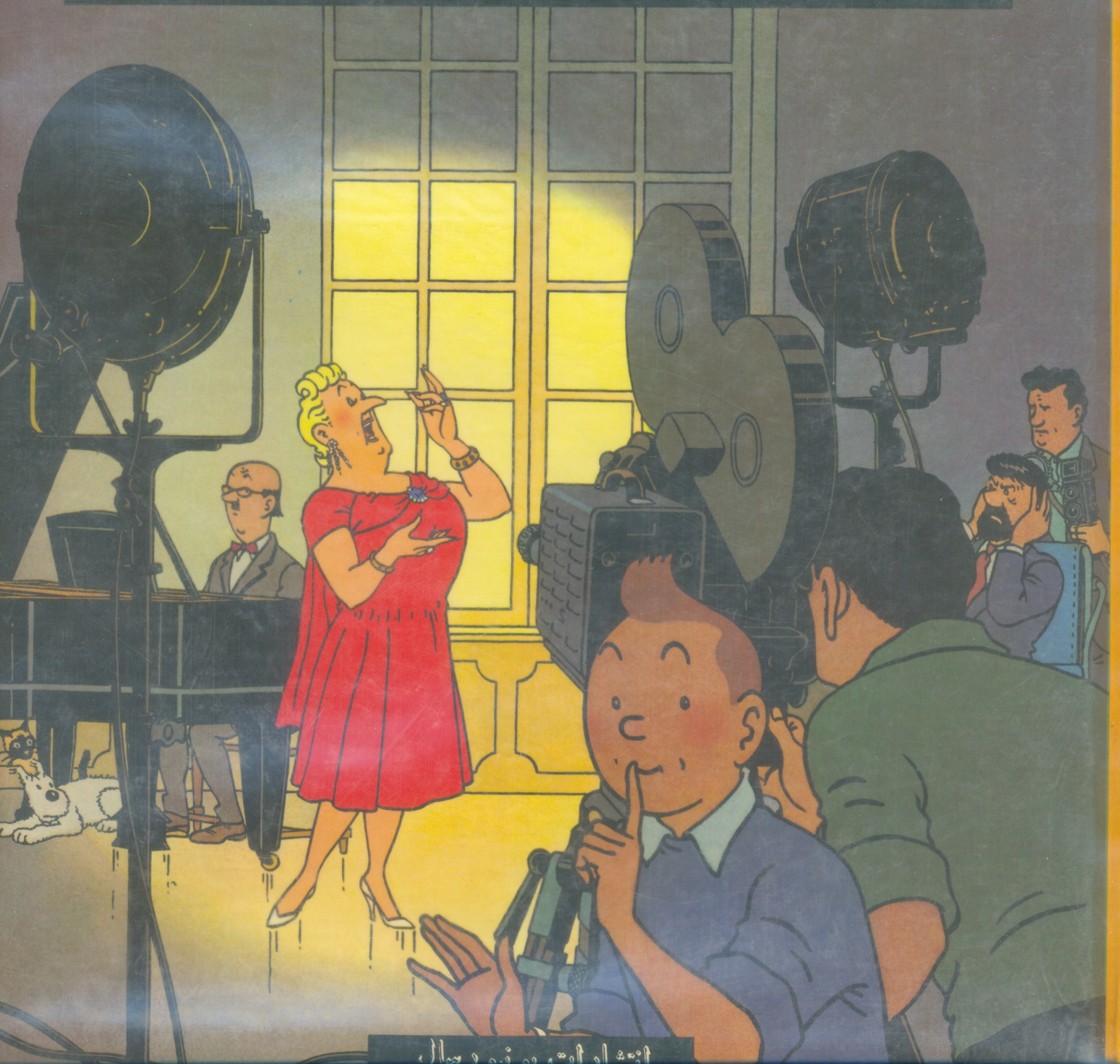


# جواهرات کاستافیوره



داستانی از ماجراهای تن تن و میلو

# جواهرات کاستافیوره



آلمانی	توسط	انتشارات
آلمانی	«	«
انگلیسی	«	«
انگلیسی	«	«
برزیلی	«	«
دانمارکی	«	«
اسپانیائی	«	«
فنلندی	«	«
یونانی	«	«
عبری	«	«
ایتالیائی	«	«
هلندی	«	«
ژاپونی	«	«
برتغالی	«	«
سوئدی	«	«
فرانسوی	«	«
فارسی	«	«

هامبورگ

CARLSEN

نیو یورک

GOLDEN PRESS

لندن

METHUEN & Co.

ریودوزانیرو

DISTRIBUIDORA RECORD LTDA

کپنهاگ

ILLUSTRATIONSFÖRLAGET

بارسلون

JUVENTUD

هلسمینکی

WERNER SÖDERSTRÖM

آتن

PEGASUS

تل آویو

MIZRAHI

ژن

GANDUS

دور نیك

CASTERMAN

توکیو

SHUFUNOTOMO

لیسبون

ASTER

استکهلم

ILLUSTRATIONSFÖRLAGET

تورنه - بلژ

CASTERMAN

تهران

یونیورسال

# جواهرات کاستافیوره





بیا، نترس، ما تو رو می‌بریم پیش والدینت... میتونی بلند شی؟...

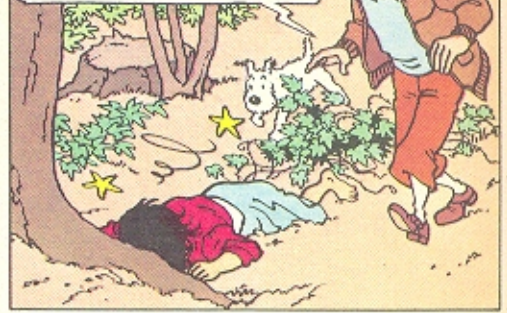
گیلی گیلی گیلی!



زخمی نشدی؟... نه، از سرت خون نیامد... ممکنه پیشونی‌ات باد کنه، اما چیز مهمی نیست... بچه بیچاره!...



خدای من! رو تمشکها پاش لیز خورده افتاده، سرش خورده به ریشه درخت!



فکرشو بکن، هنوز هم آدمایی پیدا میشن که میان توی زیاله‌ها زندگی می‌کنن!

آه! پله!



چند دقیقه بعد.

میارکا!

ماما!



حالت خوبه؟



تو مرد خوبی هستی، باید آینده‌ات بگم... بیه خورده پول تو دستت بذار.

نه، نه، متشکرم! حرفشم نزن!



بچه رو تو جنگل پیدا کردیم، حتماً گم شده بود. همینکه ما رو دید... فرار... پله فرار کرد. ولی کمی دورتر با سر افتاد زمین و سرش خورد به ریشه یه درخت، بعد ما هم آوردیمش اینجا.



سلام رفقا!



اااااااا!

مگه چی؟... چی دیدی؟...



بین آقا!... من آینده‌ات رو میگم... تو یه خورده پول تو دستت بذار.

نه، نه، خواهش میکنم مزاحم نشو!



... راستی... شاید بهتر باشه، برای آرامش خیال میگم، بدید به دکتر این بچه رو معاینه کنه.

دکتر؟... پولشو از کجا بیاریم؟ ما رو که می‌بینی پولی تو دستت و بالمون نیست.





جواهرات ناپدید! گم شد!...  
برید! به خورده پول تو دستت بذار،  
باز خیلی چیزا مونده که باید بهت  
بگم!  
نه، نه، همین که گفتی کافیه!  
... دستمو ول کن!



باید خیلی مواظب باشی!... وگرنه اتفاقی برات  
پیش میاد!... اما زیاد مهم نیست!... بزودی  
به چهار چرخه میخری!... اوه!... به زن خوشگل  
خارجی می بینم... به دیدنت میاد... اوه!  
جواهرات خوشگلی داره!... اوه! بدبختی  
بزرگ!

دیگه چی  
دیدي؟



دستتو گاز گرفتن...  
اگه فال اینطوری می گیرن که  
بنده هم بلدم فالنتو بگیرم،  
آینده نورو بگم!...



نکنه آقا خیال کردن که ما از ته دل  
اینجا رو انتخاب کردیم!... نکنه  
فکر کردن که ما خوشمون  
میاد لای آشغالای بلولیم؟...  
مقصودم این بود که...!



خوب دیگه، خدا حافظ. از این بچه خوب  
مراقبت کنین. اگه اجازه بدین میخوام به  
توصیه بهتون بکنم. بهتره از کنار این  
آشغالدونی برید و به جای دیگری اردو بزنین  
... اینجا از نظر بهداشتی مناسب نیست و...



خواهش می کنم به خورده پول بده!...  
وگرنه بدبختی بزرگ بهت رو مباره!...  
وگرنه جواهرات ناپدید میشن!...  
منم میخوام ناپدید بشم! نموم شد!  
آینده نگری بازی نموم شد.



لعنت خدا بر شیطون. شما باید برین  
جای دیگه ای چادر بزنین، اینو من  
بهتون میگم. به جای فشنگی نزدیک  
قصر هست، لب رودخونه، هر وقت دلتون  
خواست میتونین بیاین اونجا چادر  
بزنین... فهمیدین؟...



هر کسی که گولی نیست ما بهش می گیم  
مرتیکه... ما دیروز رسیدیم اینجا، به  
نفر مریض داشتیم، پلیس به ما اجازه داد  
چادر بزنینم ولی گفت تنها جایی که  
حق داریم چادر بزنینم اینجا ست.  
آه! پس اینطوری شده!...



ساکت شو مایتو، بذار با این مرتیکه  
حرف بزنام...  
بمن میگي  
مرتیکه؟



بوم



آدمهارو مجبور کن که بیان تویه همچه  
جایی زندگی کنن. این واقعا ناراحت  
کننده... خوب کاری کردی  
دعوتشون کردی.



الو...؟ الو...؟  
آقای بولو؟...چی،  
آقای بولو اونجا  
نیست؟...



من چندین بار بهش  
تلفن کردم آقا، هر  
دفعه قول میده که میاد  
اما...  
خوب، حالا من بهت  
نشون میدم که چطوری  
باید تلفن کرد!



چرا، چرا به تکه شکسته، حدود  
بیست سانتیتر میشه!  
این پله لعنتی هنوز  
تعمیر نشده. این موزائیک  
ساز خدا نشناس بالاخره  
کی میخواد بیاد؟...



تریفون بیچاره... جائیت که نشکسته؟



دیدی چطور باید نتیجه گرفت،  
دوست عزیز؟... به خورده خشونت  
لازم داره آقا جان!... فردا  
صبح میاد، خودت که شنیدی؟...  
انشاءالله خدا از  
زبونتو بشنوه.



بله... آه... بله آقا... بله میدونم...  
من... بله خیلی سرم شلوغ بود. بله  
خیلی بد شد... چی...؟ آه...! بله  
خیلی خطرناکه... بله... بله...  
... کسی؟ آه... بله... فکر کنم فردا  
بتونم پیام... بله فردا صبح...  
قول من قوله... خدا حافظ  
آقا.



دخا  
الو، آقای بولو؟



خیر قربان، اینجا قضایی  
سانزوست... بله آقا...  
نه آقا... اشکالی  
نداره آقا.



بیانکا کاستافیوره!... ها! ها!  
بلبل عزیز میلان!...



این چانگ چه بچه نازنینیه!  
بله... به نامه دیگه‌ای هم  
هست. حدس بزن کی فرستاده  
... بیانکا کاستافیوره



خوب، حالا وقتش رسیده که به مشروبیه  
بخوریم: هوای آزاد تشنگی میاره...  
خبرهای خوشیه تن تن؟  
چانگ از لندن برام نامه فرستاده،  
اوضاعش رو براهه، به شما هم سلام  
فرستاده.



چی نوشته؟... خبر داده فردا  
میاد اینجا!...



این فرشته زیبا برای ما  
چی نوشته؟  
نه، مثل اینکه  
طوفان نشسته...



... وقتی خود را ۱۶ در آئینه  
۱۶ چنین زیبا می بینم  
عجب؟ این  
غرش طوفانه...









پات حسابی پیچ خورده، دوست من!... یکی از ایفاش هم پاره شده.



آآخ!



نه، خوشخانه، ولی اگه هم پام می شکست هیچ تعجب نمی کردم.



این یله لعنتی مرده شور برده... این بولو هم نمیداد درستش کنه!... اگه دستم به این موزایک ساز حقه باز خدا کنه جابجایی نشکسته باشه. برسه!



یه توصیه هم بهت میکنم. بده این یله رو تعمیر کنن، بقیه ممکنه شانس سووو نداشته باشن!... خدا حافظ!

خدا حافظ دکتر!



حرفشمن زن!... باید پاتو گچ بگیرم، پانزده روز هم باید استراحت کامل بکنی!... بدون که خیلی شانس آوردی که پات بکلی نشکسته!



فردا میام که پاتو گچ به گیرم.

گچ بگیری؟... برای یه پیچ خوردگی؟... اما دکتر من همین امروز سخوام برم به ایتالیا!...



آی! آی! مریم مقدس! چه بلایی سرت اومده؟

پام پیچ خورده... آخه چطوری داخل شدین؟



سلام کاپیتان کاپوک!... آه! چقدر از خوشحالم!

چط... چطوری داخل شدید؟



گوگو



پس بنده آدم خوش شانس هستم... ها! ها!



... به اضافه بیانیت مخصوص من ایگور واگنیر که ناچاره همیشه با من باشه... هی! هی! هی!



من که تنها جایی نمیرم!... ایرما که متصدی لباس من همیشه... سفر میکنه...



درست موقعی که ما رسیدیم، تن تن داشت به آقای رو تا دم در همراهی میکرد. دیگه احتیاجی نبود رنگ برنیم.

یعنی چه "ما"؟... مگه شما چند نفریید؟...



خانم، اجازه بدین دوست قدیمی مون پروفیسور تورنسل رو به شما معرفی کنم.



آه! من خیلی خوشحالم، واقعا "خوشحالم" که بایه ورزشکار معروفی که پروازهای شگفت آوری با بالن کرده آشنا میشم!...



ستایش های مرا به پذیرید، خانم... من به خصوص بسیار خوشوقتم که با هنرمند بزرگی آشنا میشم، هنرمندی که در عالم هنر نظیر نداره، هنرمندی که...  
پروفیسور، خجالتم میدین!



امیدوارم همینطور باشه. تن تن اغلب از تابلوهاتون برام تعریف می کنه، تابلوهایی که ظرافت رنگ با مهارت طرح همراهه. شنیدم که شباهت در پرتزهاتون بخصوص جلب نظر بینندگان رو می کنه



نستور، خانم رو به اتاقشون راهنمایی کن!  
بله قربان.



ممنون میشم... اما قبلا... اوه، ایرما کجا گذاشتیش... اوه... اون هدیه کوچک کاپیتان کوداک رو می گم؟  
تو تا کسی مونده خانم، الان میارمش.



فکر کردم... اوه... بخودم گفتم که به گرگ پیر دریاها مثل شما، حتما "توی خشکی خیلی احساس ملالت می کنه... بله، بله...  
اوه، خیلی لطف کردین، اما...



فکر کردم هدیه ای به شما بدم که...  
بفرمائین خانم.



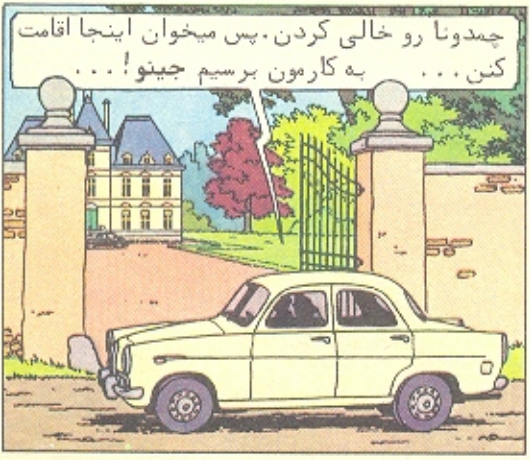
... که برای شما یه مونس وفادار بشه، این... این طوطی از جزایر دور دسته.



من... خیلی جالبه!... چه... اوه... خیلی هدیه جالبیه!... اوه... هیچی نمی تونست منو بیشتر از این خوشحال کنه!... مطمئن بودم!

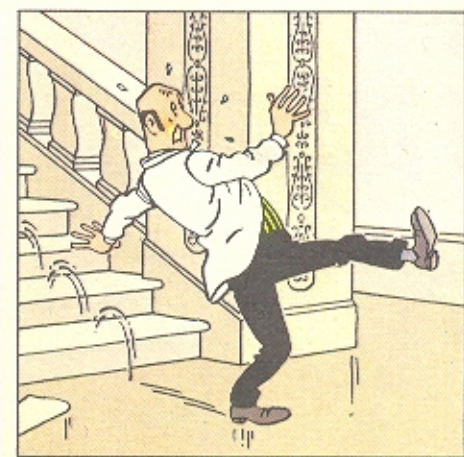
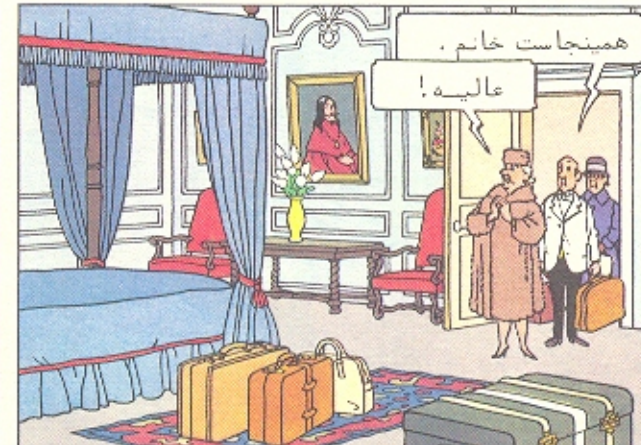


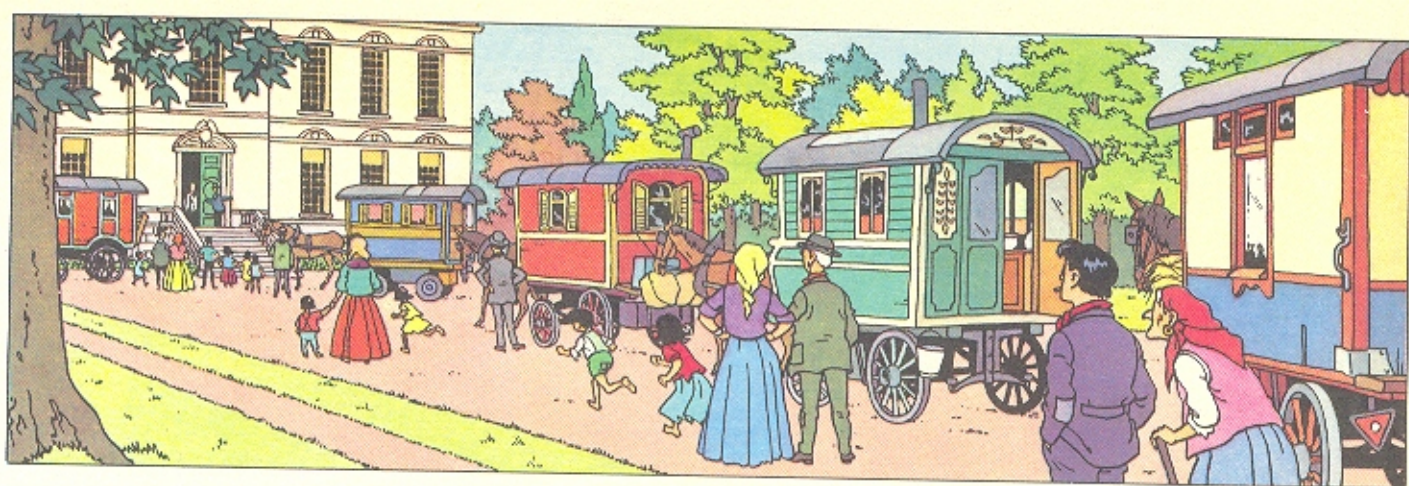
بیا ایرما، بذارش کنار کاپیتان، بله خانم.  
من از این حیوانایی که حرف میزنن هیچ خوشم نمیاد!



چمدون رو خالی کردن. پس میخوان اینجا اقامت کنن... به کارمون برسیم جینو!...







کی بفرماید؟... شما داشتن صحبت می کردین... الو؟... بله... البته... نظر شما رو خوب درک می کنم کاپیتان. این حاکی از قلب پاک شماست ولی من... یعنی چه ساکت شو؟!...

همینطور سرکار. به عقیده من هیچ درستی نیست که این بیچاره ها رو مجبور کن کنار به کوه آشغال و زباله زندگی کنن و چون من اینجا محلی داشتم که...

الو... و... و... بفرمائین!

بله کاپیتان، افرادم به من گزارش دادن که این دوره گردهایی که کنار جاده چادر زده بودن از اونجا رفتن... گویا شما دعوتشون کردین که بیان خونه شما... چطور؟...

یه بچه وحشی دستمو گاز گرفت... بعدش هم یه طوطی... افتادم پام پیچ خورد... کاستافیوره سرم خراب شده با ایرماش و اون مرتیکه پتهوونه... تازه به من میگن ممکنه دچار گرفتاری بشم! واقعا که!... ها! ها! ها! گرفتاری! گرفتاری!...

باز داشتن با طوطی تون صحبت می کردین؟... بسیار خوب... حالا برگردیم سر این ولگردا. شما هرکاری که صلاح میدونین بکنین. من بهر حال به شما خاطر نشان کردم. اگر گرفتاری برای شما درست کنن تقصیر خودتونه.

نه خیر، با شما نبودم!... با این طوطی بودم که... بالاخره خفه میشی یا نه حیوونه...

الو... و... و... بفرمائین!

غررر! هاف! هاف! هاف! هاف!

دیگه چه خبره، میلو دیگه چی پیدا کرده؟

از اینا هیچ خوشم نمیاد. تظاهر می کنن که دارن بما کمک می کنن اما در اصل از ما متنفرن...

اینانسه، ماتتو، اینانه!

در همین هنگام...

ماهوریت انجام شد. جاومکانشون رو هم معلوم کردم.

هی! ایست! کی هستین؟...

هاف!

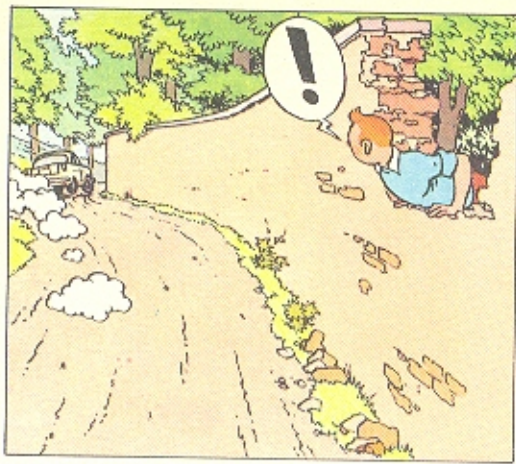
هاف!

?

هاف! هاف! هاف! هاف! هاف! هاف! هاف! هاف!

میلو!... بیا اینجا میلو!









ولی چه کسی؟... این موضوعیه که باید روشن بشه!... کار آدمای قصره؟... یا کاراون آدمای موزی که دیروز دیدم؟... نکنه کار گولی‌ها باشه؟...



نه، تحمل وزن به آدمو نداره... شاید به بچه؟... در این صورت هم رذش روی درخت باقی می‌موند... تازه، این جای پا مال په آدم بزرگه...



این پیچک؟...



جای پا!... درست زیر پنجره!... یعنی حرفهایی که میزد راست بود؟...



نیل



نه، جای پایی که شبیه اون جاهاها باشه دیده نمیشه...



اگه رذی باشه بهتر میشه نوی گل‌ها پیدااش کرد. پس باید بریم جایی که به اسایشون آب میدن.



بیا میلو، بیا بریم به سری به گولی‌ها بزیم.



بالاخره رفت!... هی! هی! نموند تا دنباله شو به بینه!... مارمولک! هیچ خوشم نمیاد بیان اینطوری دور و برما به پلکن...



بیا بریم میلو، با اینجا موندن نمیتونیم بفهمیم کی با ما شوخی کرده.



هاف! هاف!



دکتر داره میره، برای گچ گرفتن پای کاپیتان اومده بود... اون په اتومبیل دیگه مال کیه؟...



بهر حال چیزی دستگیرم نشد... بیا میلو، باید برگردیم.



عجب!... پس این بوده که سنگ پرت کرده نوی آب... آخه چرا؟

از این طرف رد میشدم، آخه به مشتری این طرفا دارم، بخودم گفتم: "سرافین وقتشه که بری سلامی به این دربانورد پیریکنی!..." بین تو چه حالی این مردک خنده دار رو پیدا کردم. از پله افتاده باش پیچ خورده!... ها! ها! ها! ها!



سلام جوونک!

آه! سلام آقای لامپیون.

الوو-وو، بفرمائین.



حالا معلوم میشه...



شنیدم قیمتش از میلیون هم زیاده تره... توش به چیزی هست... به زرد، که به... چی چی میکن... مهارا ای این بهش هدیه داده...

مهاراچه... مهاراچه گوپال...



جواهراتش، اون جواهرات مشهورش حتی بیمه هم نیستن! نظر تو در این باره چیه... واقعا سهل انگاری شده، نه؟...



بهر حال کار خوبی کردم که اودم، این سرافین لامپیون رو خدا! براتون فرستاده... خانم برام تعریف کرده که دیشب چه اتفاقی افتاده... از اون گذشته میدونی چی شنیدم؟... نه... خوب، پس خوب گوشاتو وا کن...



من همه فکرارو کردم!... تا چند روز دیگه با قرارداد خدست می رسم!... خدا حافظ دوشش!... خیلی از زیارت شما خوشحال شدم!



خلاصه این جواهرات بیمه نیستن!... من به خانم گفتم: "به لیستی از همه جواهراتتون تهیه کنین و سرافین لامپیون هم به قیمت خیلی ارزون اونارو براتون بیمه میکنه."

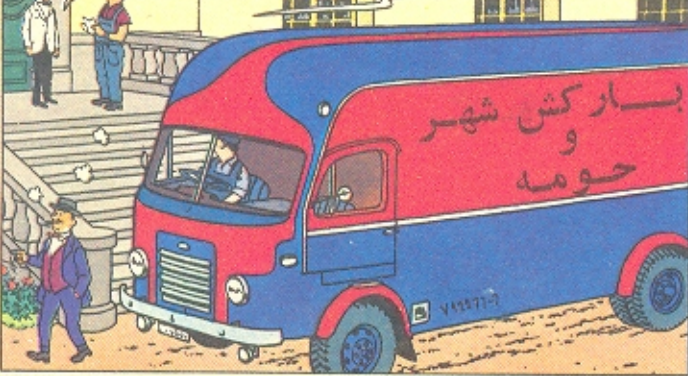
من... من باید در این باره فکر کنم آقای شامپیون.



درسته!... وهمین سنگه به تنهایی به دنیا ارزش داره!... خوانندگی هم حرفه خوبییه!... آدم باورش نمیشه اما در آمدش قابل ملاحظه است، مگه نه؟... والله من مخالف موسیقی نیستم ولی از به لیوان آبجوی خنک هم بدم تمیاد!



منازل آقای هادوک اینجاست؟... هادوک... به اینجاست... چه فرمایشی داشتن؟



زینگ

حتما "موزایک" سازه است که زنگ میزنه.



پیرمرد، اگه جای تو بودم، میدادم هر چه زودتر این پله رو تعمیر کنن.

آره، منم به فکرش بودم... فقط منتظر موزایک سازه هستم.







حالا ديگه بايد برم با آقاي واگنر تمرين كنم... فعلا "خدا حافظ!... كوكو رو هم پهلوي شماي دارم..."



بله، ولي "پاري فلاش" "پاري فلاشه"، مي فهمين كه. مثل "تمپو دي روما" نيست... خبرنگارش يه دفعه به من بي احترامي كردن و من ديگه حاضر نميشم باهاشون مصاحبه كنم



آه! از دست اين روزنامه نويسها: چه سماجتي!... هيچ جور نميشه از دستشون فرار كرد!... چه ميشه كرد، زكوه شهرته ديگه!...

بله، ولي شما به من گفته بودين كه نه مصاحبه ونه هيچي..."



بالاخره خفه ميشي يا نه، طوطي لعنتي پر حرف!... الوووووو، بفرمائين.



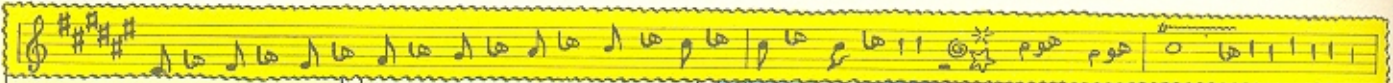
خير خانم، اينجا قصابي سانزو نيست... خير خانم شماره رواشتباهي گرفتين... درررينگ! درررينگ! درررينگ!



درررينگ درررينگ الو، بفرمائين... الو-وو-و. بفرمائين.



خدا خودش بايد پداد تا برسه!



تخاك



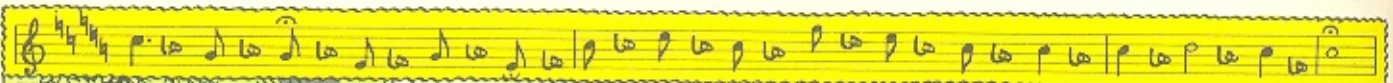
لعنت خدا بر شيطون! نميدونم چي جلوي منو مي گيره كه..."



من كه به شما توهين نكردم خانم!... داشتم بايه طوطي حرف مي زدم كه... الو... الو...؟"



حالا چرا سرم داد مي زنين آقا!... توهين هم مي كنين. هر كسي ممكنه اشتباه كنه... شما هم مثل يه فاطريد!



به! حالا داره تمرين صدا ميكنه. بايد صبر كنيم..."



تن تن، تو رو بخدا. به فكري به حال من يكن!... لااقل يه صندلي چرخدار برام سفارش بده كه بتونم از اين خونه خراب شده برم بيرون. وگرنه حتما "ديوونه مي شم!... باشه."



اين طوطي!... خففاش كن تن تن... بدنشواز كاه پر كن!... وگرنه به كاري دست خودم مي دم!

صبح روز بعد .

بله میدونم ، نباید از سن دلخور بشین . . . ناچار بودم به سنگ قبر روتوم کنم ، فوری بود . . . چی ؟ بله پلکان منزل شما هم فوریه ، میدونم . . . گوش کنین ، فردا صبح اول وقت میام . . . بله ، بله ، حتما " میام . . .

اگه فردا نیاد به نفر دیگه میارم . به نفعشه که فردا بیاد !

کاپیتان ! . . . کاپیتان ! . . .

اینم اتومبیل کورسی تازهات !



زنده باد آزادی !



در همین هنگام . . .

"پاری فلاش" . . . بفرمائین آقایون ، الان به خانم کاستافیوره خیر میدم . . .

سلام تریفون عزیز ، صبح به این زودی چسبیدی به کار . . . خیلی خوب ، متشکرم . تو چطوری ؟ . . . اون بوبوکو چولو چطوره ؟ . . .



آه ! بالاخره آرامش و سکوت به دست آوردم ! . . . اینم تورنسل عزیز که داره گل سرخ ها رو درست میکنه . . .

ای ! آدم عادت میکنه . . . تازه کافیه که آدم بخودش بشولانه که بالاخره پای آدم ممکنه بشکنه . . . بله . . .

خنکه ؟ . . . در سایه شاید ، اما زیر آفتاب گرمه .

وای !

هان ؟ آهان ! اسمشون . . . برای این موضوع منتظر تو بودم ! . . .

نه ، رنگش سفیده ! . . . به سفید ایده آل ، درخشان ، بدون لک و پیس ! . . . شکلش هم فوق العاده است ! . . . چه عطری ! . . . بی نظیره !

پروفیسور ، بهت تبریک میگم !

گوش کن دوست عزیز ، اما بین خودمون بگو ، من تونستم به جور گل سرخ تازه بوجود بیارم .

آفرین ! عالیه ! . . . ارزشش خیلی بیشتر از اونه که آدم بخواد دنیا رو نابود کنه . . .



گل سرخی که بوجود آوردم سفید رنگه، بهت که گفتم، "سفید" رو به ایتالیایی چی میگن؟...



احمق! لازم بود که پاتو بذاری تو کندوی زنبورها!

آهای!... وایسین!... شما کی هستین؟...



کی فریاد زد؟... اونجا چه خبره؟... بله... میتونم بگم که در این باره یه فکر بکری به سرم زده...



هیچ کاری نداشته باش!... خواهش میکنم!... حتی یه کلمه هم نگو!... اشاره‌ای هم نکن!... میخوام غافلگیرش کنم... چی؟... چطور؟... کی رو میخواهی غافلگیر کنی؟...



بله، البته، بیانکا، مثل همون مهمون عزیزمون... اسم این گل سرخ رو می‌ذارم "بیانکا کاستافیوره"... این کار ظرافت طبع منو میرسونه، مگه نه کاپیتان؟...

نمی‌دونم اون کله پوکا چی میخواستن؟



بیانکا، بله... بیانکا!... حالا فهمیدی؟... بیانکا!... بیانکا!... این حیوانایی که از اون پشت مثل خرگوش پریسیدن بیرون کی بودن؟...



ایرما!!!  
?



عجب! اون دیگه کیه رو نیمکت نشسته؟... آهان! فهمیدم، اون...



آدمای ناشناس توی باغ من!... معنی این کار چیه؟...



قبول کردی مگه نه؟... میدونم تو محرم اسراری. این راز باید بین ما دونفر بمونه!



کاپیتان هاموک رو ندیدی؟ باید فوری بیداش کنم...



باید در رفت!

کجا هستی ایرما!!!

اینجا خانم، اوسدم.



ایرما!!!  
بله خانم.





... زیرا این خشونت  
ظاهری به روح پاک  
و مهربون بچگانه  
پنهان شده ...



میدونین که، کرک پیردریاهاست، در  
دید اول کمی بی ادب به نظر  
میاد، اما ...



مصیبت! ... دارن میان  
از این طرف، لعنت بر  
شیطون! ... مثل موش  
تو تله افتادم! ...



"پاری فلاش" اومدن، مصاحبه شون تموم  
شده و خیلی خوشحال میشن که سلامی  
بهش بکنن.  
باشه خانم.



بیا، نیم تنهات رو برات آوردم ... امروز  
صبح هوا سرد شده ... آره، آره، آره!  
اما من سردم نیست!



کاپیتان کولیاک! ... تو سایه خوابیدن  
خیلی بی احتیاطیه! اگه خدای ناکرده  
سرما بخوری که حسابت بکلی پاکه!  
چی! ... کی! ...  
گمون کنم خوابم  
برده بود ...



یا مریم مقدس! ... خودشه! ... خوابش  
برده ... اونم تو سایه! ...  
خرررر  
خرررر



بذار ژان لودولا بایتری خبرنگارو والتیریزوتو  
عکاس "پاری فلاش" رو بهت معرفی کنم.  
منم همینطور،  
خوشوقتم.



موهات هم همینطور! ... کی دیگه  
میخواهی بجای اینکه از مدل موی  
جوانا تقلید کنی، موهاتو بطرز  
شایسته‌ای آرایش کنی?  
آخه ...



بازم ناچارم بهت فر بزنم! ... برای  
یه آدمی به سن و سال تو پول اوور  
اصلاً لباس مناسبی نیست!  
اما ...



بینم رفیق، نظر تو چیه?  
منم نظرتو دارم! ... مقاله جالبی  
میشه ... اما باید مطمئن  
باشیم ...



عزیزم، مایلی یه خورده با  
هم حرف بزنیم? ...



خوب آقایون، حالا که مراسم معرفی تموم شده  
دیگه مزاحم شما نمیشم. در سایه درختان پارک  
گردش کنین. کاپیتان کاربوک و من برای ناهار  
منتظر شما هستیم.



اما... این باغبانه... که پروفیسور تورنسله!... همونی که با تن تن رفته بود کره ماه... این حتما جریانو میدونه...

حتما!...



اوه! یه باغبان اونجاست... بریم شاید بتونیم چیزی ازش در بیاریم... باشه.



هر چی باشه رفیق، مقاله ما خوب فروش میره!... عقیده من باید پشت جلدرو هم بهش اختصاص داد...



راستی بین خودمون باشه، بین کاستافیوره و کاپیتان هادوک خبرهایی نیست؟... مثل قرار ازدواج و از این چیزها؟... هان؟...

کاپیتان این خبر رو بهتون داده، مگه نه؟...



اوه! خبرنگاران!... کارکاپیتانه، نتونسته جلوی زبونشو بگیره!... جریان گل سرخ های منو فوری به مطبوعات اطلاع داده!... ای دوست شیطون!...



سلام پروفیسور!... اجازه میدین خودمونو معرفی کنیم؟ ژان لو دولا باتلری و والتیر ریزوتواز "پاری فلاش"... اینم کارتمون.

قارت سیتون!؟!



آه! آه! یعنی اینقدر نزدیکه؟... آیا این تصمیم از مدتی قبل گرفته شده بود؟... شما در این مورد چیزی به یاد ندارین؟... مثلا چطوری با هم آشنا شدن و از این قبیل چیزها؟...

کاملا!... دو سال پیش بود که...



بله، متوجه هستم... راستی اون روز بزرگ نزدیکه؟...

بستگی به هوا دارد... ولی بعقیده من تا سه هفته دیگه...



اوه... آره و نه... خودتون که میدونین ما روزنامه نگارا شامه تیزی داریم... خوب، پس قضیه درسته؟...

مرتیکه دلک! ولی او قول داده بود در این مورد هیچی به کسی نگه!... باید به صورت به راز باقی میموند...



در همین هنگام... تکرار می کنم: سارا... اوربان... سیمیرامیس...

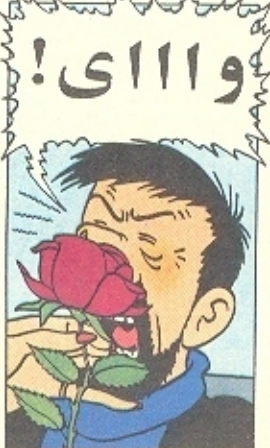


اوه... پروفیسور داشت برامون... اوه... از گل ها حرف میزد... باید اعتراف کرد که گل ها شواقعا "عالی هستن! فوق العاده!... منم همینو داشتم به کاپیتان کارناک می گفتم..."



...موقع بازدید از نمایشگاه گل گانتواژ... همس، بیداشون شد، بیانکا و کاپیتان... دیگه به کلمه در این باره حرف نزن!

باشه!





ناراحت نشین خانم،  
مرواریدها دور نرفتن،  
همه شونو پیدا می‌کنم.



آه! تو هستی؟! ... می‌بینی چه  
بدبختی به من رو آورده: بسند  
گردنبندم پاره شده! ...



ایرما!!!  
ایرما!!!  
بله  
خانم.



حالا بریم به بینیم دماغ  
کاپیتان بیچاره در چه  
حالیه!



بی نهایت از لطفت متشکرم، دوست عزیز.  
البته این گردنبند من ارزش زیادی نداره  
جوهر بدلیه! ولی ساخت تریستیان بیوره...  
و تریستیان بیور هم که می‌دونی همیشه  
تریستیان بیوره!

آه... البته،  
درسته!



باالخره اومدی دخترم؟! ... الان به ربع ساعته  
که دارم صدات می‌کنم! ... میتونستی به آقا  
در پیدا کردن مروارید هام کمک کنی.



معذرت میخوام خانم، شما قیچی  
خیاطی منو ندیدین؟! ... همون  
قیچی کوچک طلائی که ...

مثلا "ور می دارم چکارش کنم دختر  
چون... مواظبت کردن از اسبابهای  
تو کار من که نیست! ...



گل‌های تو؟! ... دیگه نمیخوام به کلمه درباره اون گل  
سرخ‌های مسخرهات بشنوم، لعنت بر شیطان! ... آگه  
یکی از اون لعنتی‌ها روزی بر دماغم نگرفته بودن، الان  
دماغم مثل چراغ سرچهارراه اینطوری سرخ نمیشد!

بیخشین سفید!



البته نمیخوام سر زشت کم کاپیتان، ولی  
چرا جریان گل‌های منو بهشون گفتی؟

گل‌های تو چیه؟! ...



در همین هنگام ...

عمو ماتئو، به قیچی کوچولوی طلائی ... به بین چه  
قشنگه!

خیلی قشنگه  
میارکا!

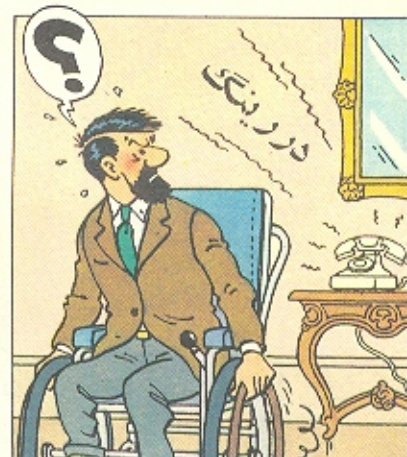


خوب، باید بهتر بگردی دخترم! ...  
چون هرچی باشه قیچی که پردر نیاراه،  
بله؟! ...

البته خانم!



البته حق با شماست خانم! ...  
ولی خیلی عجیبه، همین چند دقیقه  
پیش، موقعی که برای اولین دفعه  
صدام کردین داشتمش... ولی بعد  
که برگشتم سر جام، دیگه نبود.





درگان، سرزمین دل انگیز بلژیک که در سرآسردنیا به خاطر دشت های پرآلش مشهور است، بیانکا کاستافیوره، شوهر آینده اش هادوک، دریا سالار باز نشسته را دید. خیر نگاران ما به مویستار رفتند و ره آردشان تصاویری است از خوشبختی این دونفر.

**یک روز در "گان"، میان گلها...**

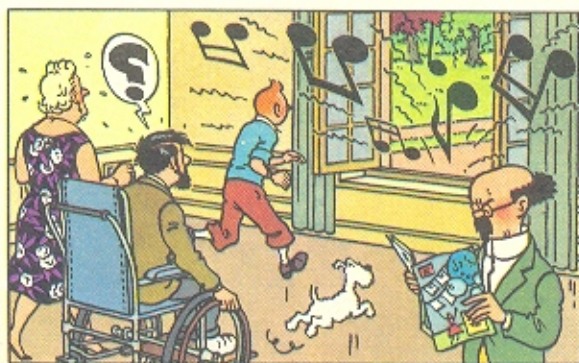
کاپیتان، با طولی که بیانکا به او هدیه داده است همیشه راز دل میگوید.

اختصاصی  
**بیانکا کاستافیوره  
بلبل میلان  
بزودی با  
گرگ پیردریا  
ازدواج خواهد کرد**

**پاری فلاش**













حالا براتون توضیح میدم چکار می‌خواهیم بکنیم. از مصاحبه فیلم برداری میشه...

این نور افکن رو بنداز به سقف.

بالاخره خودمو رسوندم...



در آخر این سکانس من از شما می‌پرسم آیا حاضر هستین برای تماشاگران ما به قطعه اجرا کنین.

البته، با کمال میل حاضریم!



بله. در سکانس اول من ظاهر می‌شم و برنامه رو معرفی می‌کنم. بعد اولین سؤال رو از شما می‌پرسم و دوربین میاد روی شما. از اون لحظه به بعد دیگه دوربین فقط شما رو داره و صدای من خارجسه.

آه!



آه! بسیار خوبه. فکر نمی‌کنین روان کاناپه بهتر بتونیم صحبت کنیم؟...



ما حاضریم آندره... تو چی؟... منم حاضریم. بیائین، اول باید صدارو آزمایش کنیم، بعدش هم شروع می‌کنیم!



عالیه. بعدش، خوب، برنامه با تشکر کردن تموم میشه!

جالبه!



متشکرم... برای سکانس بعدی شما هسته بطرف پیانو میرین. کسی که با پیانو شما رو همراهی می‌کنه اونجا منتظر شماست و شما شروع به خوندن می‌کنین... حالا چی می‌خواهین بخونین خانم؟

اوه... نمیدونم... آهنگ جواهرات "فاوست" چطوره؟



تماشاگران گرمی، خوشبختانه باید به اطلاعاتتون برسونیم که ما امشب مهمان خواننده شهیر بیانکا کاستا فیوره هستیم... اینطوری خوبه؟...

تا اینجا که اوضاع رو برآه بوده!...



خوب... برای آزمایش صدا حاضر هستین؟... ساکت!... میکروفون!

آماده است!



آلفرد، میکروفونو ببر بالاتر، تو کادره. نترسین خانم، این دستگاه نورسنجه!



میکروفون!

آماده است!  
ضبط!  
.....  
شروع!



صدا  
خوبه!



خوب! شروع می‌کنیم!  
همه ساکت! خواهش  
می‌کنم! ...



اوه... توبت منه؟...  
خوب! من... اوه... منم  
به توبت خودم خیلی  
خوشوقتم که... اوه...  
خیلی خوشوقت... خلاصه  
نمیدونم چی باید بگم...  
هی! هی! هی!



صدا  
خوبه!



باشه! حالا توبت شماست خانم،  
بی زحمت چند کلمه  
صحبت کنید.



خانم عزیز، آیا ممکنه دلایل اومدن به  
مولینسار را برای تماشاگران ما شرح بدین...?



تماشاگران گرامی، خوشبختانه باید به اطلاعاتتون  
برسونیم که ما امشب مهمان خواننده شهیر  
بیانکا کاستافیوره، خواننده اسکالای میلان، که  
به حق به بلبل میلان معروف شده هستیم...



تخک



اوه! این... این... این که خانم  
کاستافیوره است! بله، باور کن...  
خیلی جالبه! باید فوری بهش خبر داد که  
برنامه اش داره پخش میشه... فوری!



... همیشه با آغوش باز از من پذیرایی می‌کنن،  
برای اومدن به اینجا به لحظه هم تردید نکردم!  
عجب! تلویزیون خریدی؟... اوم  
پهوه سه دستگاه!... در این باره  
هیچی هم به من نگفتی!؟! ...



خوب، آخرین کسرتی که در هندوستان  
داشتم (که موفقیت کم نظیری هم کسب  
کرد) منو خیلی خسته کرد... و چون  
میدونستم که کاپیتان بالزاک و دوستانش



این خانم محترم باید حتماً "برنامه اش  
رو ببینه...! بله، باید به ببینه!  
پروفسور! پروفسور!  
نرو تو، دارن برنامه  
ضبط می‌کنن! ...





بچه‌ها عجله کنین، داره  
دیر میشه، صدا آماده!

آماده است!

ضبط میشه  
.....  
شروع!



کدام بی‌ادبی بود که به  
خودش اجازه داد؟ ...

قطع کنین!



الو و و و و و ،  
بفرمائین! ...

؟



هاااااااااااا  
می خندم ...

سرو،  
کوکو!



... وقتی در این  
آئینه خود را چنین  
زیبا می بینم ...



آه! اینجا هستی کاپیتان هابلوک؟  
فکر شو بکن، کوکو، بی اینکه کسی  
کمکش کنه پاشو باز کرده که بیساده  
صدای منو از نزدیک بشنوه! ...

پشش! ... باور نکردنیه!



جانوران واقعا باهوشن! ... استعداد  
هنریشون فوق العاده است! ... معلومه  
که فقط صدای من اونو جلب کرده! ...  
متاسفم کوکو، ولی باید ببرم یا تو به  
بندم، به دقیقه به من اجازه بدین ،  
الان برمی گردم .



سریم مقدس! کوکوی منه که زنجیرشو باز کرده!



حتما "فیوز پریده ...

☆ آخ!

کبریت  
کی داره؟

خدای من!  
جواهر اتم!

مواظب  
سیم هاباش!



بینم!؟

به! حالاهم  
برق رفته!

می بینی؟ فقط  
همینو کم  
داشتیم!

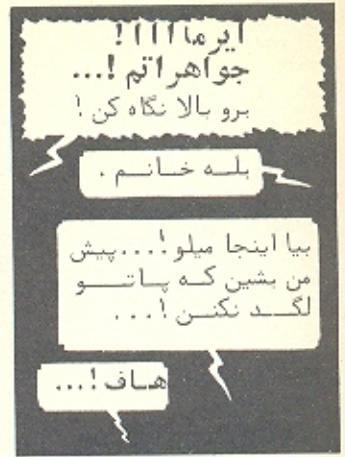
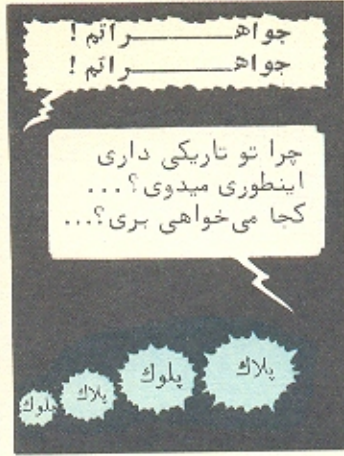


هاااااااااااا  
می خندم  
... وقتی در این آئینه  
خود را  
چنین زیبا می ...



چند دقیقه بعد ...

بچه‌ها عجله کنین!  
... آماده هستین؟  
ساکت! ... ضبط  
میشه! ... شروع!





باید این اتفاق می افتاد!  
... او هو... او هو... او هو!  
... باید این اتفاق می افتاد!



باید فوری به پلیس تلفن کرد!  
نمک!... باید نمک  
زیر دماغش  
بگیریم!  
عجب  
حکایتی...!



بداد من برسین!...!  
یه نفر دیگه هم اینجا  
بی هوش شده!



آه هه!  
اونجا!... اونجا  
روی کاناپه!...!



الو؟... ژاندارمری؟...  
من کاپیتان هساد...  
بیخشین، چطور؟...



ولی من خیال می کردم که جزو گروه  
شماست!  
برعکس، منم خیال می کردم اون  
عکاسو خود خانم کاستافیوره  
دعوت کرده!



باید بهتون اطلاع بدم که عکاستون از تاریکی  
استفاده کرده وزده بچاک!... خودم دیدمش که  
عکاس ما...؟ چی...؟ همون عکاسی که  
چند لحظه پیش اینجا بود... اون جزو  
دسته ما نیست...



گفتم که اشتباه شده آقا،  
اینجا قصابی سائزوست  
آقا... خواهش می کنم  
آقا...!



خیلی با مزه است! این کله پوکا تو  
ژاندارمری مولینسار چکار می کردن؟...



چی فرمودین؟... کی...؟ نه...؟؟؟  
پیش شما بودن؟... خیلی عجیبه!  
و حالا تو راهن؟... تا چند لحظه دیگه  
می رسن؟... آخه چطور شده که... بله  
... خوبه... باشه... منتظرشون  
می مونم... خدا حافظ سرکار!



الو؟... ژاندارمری  
مولینسار... من کاپیتان  
هادوک هستم.

سلام سرکار... ممکنه خواهش کنم  
فوری یک نفر بفرستید اینجا؟...  
یه دزدی مهمی توقصر شده  
... یعنی چه شانس  
آوردیم؟؟؟...



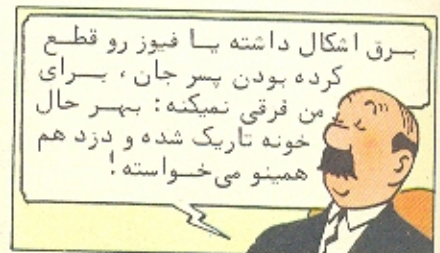
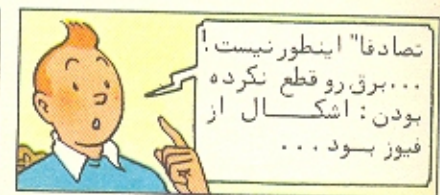
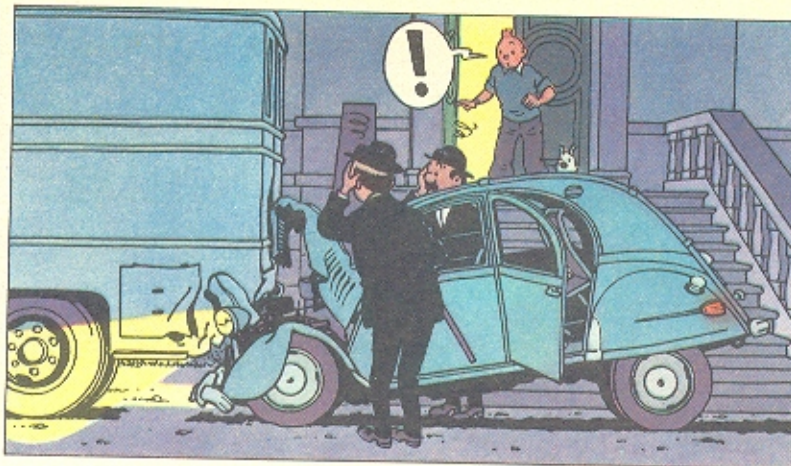
الو... وو... وو...  
بفرمائین!  
بوان می  
کلینگ  
بلینگ  
زینگ  
بلینگ



آه! اینجا هستی دوست من... خوب،  
میتونی حدس بزنی الان کی قراره به سراغ  
ما بیاد؟  
... او هه...



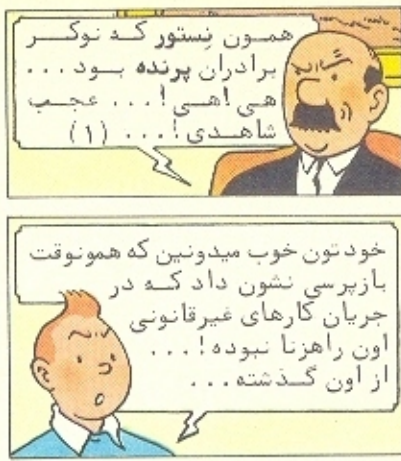
پس کار، کار عکاساشیبه  
... خیلی عجیبه...  
عجیبه!  
وقتی قیافه  
جدی میگیری  
هیچ خوشم نمیداد!







از اون گذشته، لعنت  
خدا بر شیطان! نستور  
مرد شریفیه و من قدغن  
می‌کنم که به اون  
سوطن داشته باشین!



همون نستور که نوکر  
برادران پرنده بود...  
هی اهی! عجب  
شاهدی!... (۱)

خودتون خوب میدونین که همونوقت  
بازرسی نشون داد که در  
جریان کارهای غیرقانونی  
اون راهزنا نبوده!...  
از اون گذشته...



نستور وقتی از زیر زمین اومد  
اینو به من گفت...

نستور... همون  
نوکره... هی اهی!



تو گفتی که فیوز پریده  
... قبول... اما خودت  
دیدیدی که فیوز پیره...?



کاراگاه‌های پلیس، آقایان دوپنت و دوپنت.

هیچ کس حق نداره  
خارج بشه!...



مواظب سیم‌ها باشین، آقایان!

دیدم! فهمیدم!



باشه، باشه، بعد معلوم میشه...  
فعلاً می‌خواهیم بازجویی  
معمولی رو شروع کنیم!

خیلی خوب، ممکنه  
با من بیاین؟



خانم ما اینجا آمدم تا موضوع این سرقت  
ناجوانمردانه‌ای را که شما قریباً نیش بودین  
روشن کنیم...  
از اونم بالاتر...  
هوم...

گوشم با شماست،  
بفرمائین.



خواننده شما هستین، خانم؟ خوشوقت!

خوشوقت!  
شب بخیر...



اینم خانم کاستافیوره، مثل اینکه  
به هوش اومده!



آقای شامپیون به من قول داده  
بود که با مأمورش بیاد این  
کار رو بکنه، اما...  
مأمورش؟... چه مأمورش؟...  
کدام مأمورش؟... نکنه این  
شخص به کاراگاه خصوصی داره؟  
... در این صورت، خانم...



ما پیدا شون می‌کنیم خانم، مرده یا زنده،  
بهر حال پیدا شون می‌کنیم!... خاطرتون  
کاملاً جمع باشه... راستی، خیال می‌کنم  
که جواهراتتون بیمه بودن...  
افسوس!  
نه!...



برای اینکه موضوع کاملاً روشن  
بشه، خانم، ممکنه بفرمائین شمع‌ها  
کجاست... اوه... بیخشین...  
جواهرات کجا بودن؟...  
تو اتاقم، طبقه اول، تو کتو بود و  
درش هم قفل بود... جواهراتم  
... جواهرات نازنینم!...

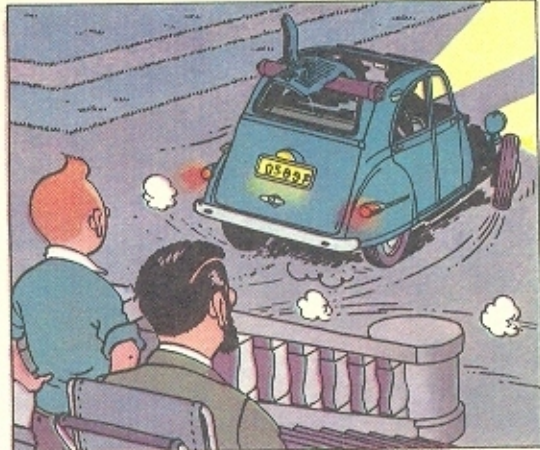
(۱) رجوع شود به کتاب "اسب شاخدار".





خوب، موضوع جواهرات هم که حل شد... اما باید بگم که از فرار اون عکاسه هنوز هم خیالم ناراحته...

بله، اما باید خدا رو شکر کرد که قضیه بخوبی و خوشی تموم شده!



من که بهترتون گفته بودم مواظب باشین...

سیم هارو گفته بودی... اما اینها که سیم نیستن، کابل هستن!...

خیلی با هم فرق دارن!...



چه شب فشنگیه!...



من میرم با میلو یه گشتی بیرون بزنم. اونم باید کمی هوا بخوره. زود برمیگردم.

باشه دوست من، منم همینجا رو عرشه می مونم!

هاف! هاف!



ها... این آهنگه خودم رو... این آهنگه خودم رو... این آهنگه خودم رو...

نخیر کاپیتان، قضیه هنوز تموم نشده!...



چه غمی تو این موسیقیه!...



مثل اینکه... بله، درسته، صدای گیتاره... حتماً کولی ها هستن...



هوووو-وووو

هاف!



جنگل چقدر ساکنه! هیچ صدایی نیست... حتی یه برگ هم نکلون نمیخوره... هیچی...



افسوس! میلو باید برگردیم! بیاید!



مرتیکه اگه فردا صبح به قولش عمل نکنه، من... من نمیدونم باهاش چکار میکنم، لعنت خدا بر شیطان! اما قول میدم کاری کنم که مرغان هوا بحالش گریه کنن!

دخک



یک هفته گذشت ...

بله... بله، سیدونم... آخه میدونین... بله، گرفتار به عروسی بودم... اوه... دختر خواهر زنم... بله... گوش کنین آقا، فردا صبح اونجا هستم... بله، بدون تاخیر... بله، بله، قول میدم، آقا... بله، درسته... فردا صبح...



میلو، دیگه برگردیم خونه!



هوووو-ووو

یه جعد!... خدای من چقدر منو ترسوند!...



مواظب هستم!... اینو ببین!... شرم آورده!... خجالت داره!... توهینه!... آه! اینطوری نمی مونه، قسم میخورم!... تو رو خدا نگاه کن!



به دادگاه شکایت می کنم!... محکومشون می کنم!... چطور میتونن به زن ضعیفی رو مسخره کنن!... مواظب باشین... پلکان!...



نخیر، نخیر! اینطوری نمی مونه!... آه! نه! حالا می بینیم!



وحشتناک؟... به نظر من که بد نیست... بعکس خیلی هم شبیه شماست!



منکه چیزی نمی بینم که باعث ناراحتی باشه!... این عکس شما که بد نیست!... بد نیست!... بد نیست!... فقط همینو تونستی بگی؟... این عکس وحشتناکه!



تیمپو دی روما

خواننده مشهور و طوطی اش در همین شماره صفحات ۸-۹-۱۰



بله!... تو هم از این حقه بازا دفاع کن!... این دزدا!... این بی سرو پاها!... ننگ آورده!... تازه، مسئله شباخت که فقط دربین نیست!... موضوع خیلی مهم تر از ایناست!... مهم تر از ایناست؟... پس بگین به بینم چی هست؟...



اونا هم با په کلک ماکياولي تونستن په ريرتاژ کامل با عکس و تفصيلات چاپ کن! ... همش هم تقصير تو است!

تقصير من؟!؟! ...



بله، همون عکاس که از تاریکی استفاده کرد و ناپدید شد! آه! آه! ... چه نانجیبی پیدا می‌شن! ... من به این حقه بازی "تمپو" گفته بودم. حالا که شما جرات کردین بنویسین که من نزدیک صدکیلو وزن دارم، همه چیز تموم شد، دیگه نه رپر تاژ، نه عکس نه مصاحبه! ... دیگه نمیخوام ریخت هیچکدام از خبرنگارانتونو بیتم! ...!



چی هست؟ ... اینه که این عکس همین جا بوسیله یکی از خبرنگارای "تمپو" که دزدکی وارد اینجا شد گرفته شده، چون خونه شما مثل آسیاب درو دروازه نداره ...

چی؟ اون عکاس؟ ...



ساکت! ... دست کُند شده آقای واگنر! ... پرپر روز دو تانت رواشتباهی زدی! ... از این به بعد هر روز از صبح تا شب باید تمرین کنی ...

باشه خانم ... البته خانم ... بله خانم ...



پس شما اینجا هستین، آقای واگنر! ... تا حالا بودین؟ ... و تازه کی به شما اجازه داده بود از خونه خارج بشین، آقای واگنر؟ شما کار دارین آقای واگنر، باید روی گامها تمرین کنین آقای واگنر!

اما! ...!



البته! ... اگه تو کمی درباره کسانی که تو خونه رفت و آمد می کنن دقت می کردی، اینطور نمیشد! ... اگه تو هر کی رو زیر سقف این خونه راه نمی دادی، این ماجرا پیش نمی اومد! ... هی، آقای واگنر، با شما دو کلمه حرف داشتم!



سلام، دخترک! ...!



### زینگ

بله، تو دخترم! ... بجای اینکه مثل پشه تنه درخت اینجا وایسی، بهتره بری بسینی کی در میزنه!



و تو ایرما! ... بالاخره قیچی طلایی کوچکت رو پیدا کردی؟ ... البته که نه! ... حواست کجاست دختره بیچاره؟

من، خانم؟ ...!



دخلك



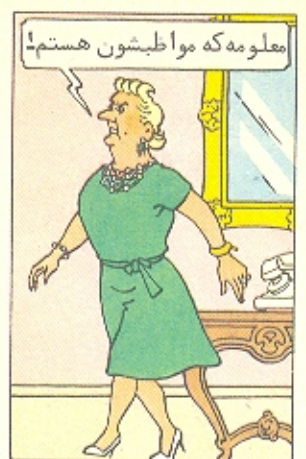
خیلی متاسفم آقای لامپیست! ... دیگه خیلی دیر شده! ... بهتر بود زودتر میومدین آقای لامپیست!

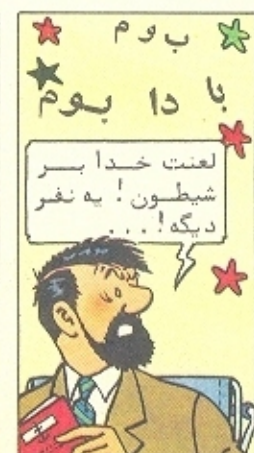
خوبه، خوبه خانم، چرا شوخی میکنین؟ ...

اصرار نکن آقای لامپیست! ... خودم مواظب جواهراتم هستم، آقای لامپیست! ... خدا نگهدار آقای لامپیست! ...!



سلام دوشن! ... حالتون مثل معمول خوبه؟ ... عالیبه! ... آینده چطور؟ ... اونم خوبه؟ ... به! چه بهتر! ... بنده هم الان برای شما کاغذهای بیمه رو آوردم که پر کنین و ...







خوبه!... شانس آورده...! چونکه دلم میخواد بدونی که اگه ایندفعه هم میخواست بیخودی مارو تا اونجا بکشونه، ما نمی اومدیم!...

از اونم بالاتر...



متاسفانه مثل اینکه مطمئنه!



آه...؟ الا...؟ الو...؟ بله... با ت مثل نارزان، بله، سلا... چی؟ دزدی...؟؟؟... یه زمره...؟؟؟... اما... من... راستی ببینم این دفعه خانم کاستافیوره مطمئنه که جواهرش واقعا دزدیده شده...؟

سؤال به جایی بود...!



اگه اشتباه نکنم، دزد زمره همون کسبه که چند دقیقه پیش از پلهها افتاده بود...



پس میمونه ایرما، نستور، و تریفون تورنسل...

فکر می کنین کار یکی از این سه نفر باشه؟؟؟... حتما! مغزتون عیب کرده!!!...



صبر کنین!... سه نفر از این شیش نفر در مظان تهمت نیستن؛ خود تو که با سندلی چرخ دار نمی تونستی بری طبقه بالا، تن تن که پیش تو بود و واگنر که داشت تو اتاق دربانوردی پیانو تمرین می کرد.

آه! اون دیگه کله مارو با پیانو برده...



نیمساعت بعد...

خلاصه می کنم... اگه دزدی توسط یکی از افراد قصر صورت گرفته باشه، شیش نفر بیشتر تو قصر ساکن نیستن که مظنون باشن: ایرما، واگنر پیانیست، نستور، پروفیسور تورنسل، تن تن و خود تو، روشن شد کاپیتان؟

صبر کن ببینم... چی گفتی؟؟؟...



البته آقا... بعد چون خانم پشت هم جیب میزد، منم بیل رو ول کردم و دویدم به طرف قصر...

بله، پس تو قصر رو ول کردی و دویدی بطرف بیل! جالبه، خیلی متشکرم! ممکنه به کاپیتان بگی ایرما رو بفرسته تو؟؟...



من کجا بودم؟... تو باغ، نزدیک پروفیسور تورنسل که داشت گل سرخ ها شوهرس می کرد... منم داشتم باغو تمیز می کردم که صدای فریاد خانم کاستافیوره رو شنیدم... در اونوقت به پنجره اتاق خانم نگاه کردم...

آه! آه!... پس اعتراف می کنی از جایی که بودی میتونستی پنجره اتاقش رو ببینی...



با وجود این، با اجازه شما، باید از اونا جدا جدا بازجویی بشه، شما هم نباید در بازجویی حضور داشته باشین!

باشه! اول نستور رو براتون می فرستم... یازم میگم دارین وقت تلف می کنین!



هی ی ی ی!

کمک! کمک!



خانم کاستافیوره به ما گفت که مدت به ربع ساعت تو محوم مونده! و شما هم چون اینو می دونستین از این فرصت استفاده کردین و آهسته بدون سرو صدا وارد اتاق شدین و جواهر رو برداشتین و از پنجره انداختین برای همدستون... مثلاً "نستور"!... هان...؟ بهتره اعتراف کنین!!!...



اوهو... داشتم تو اتاقم گلدوزی می کردم که... اوهو... ناگهان... اوهو... صدای فریاد خانم رو شنیدم... اوهو... باعجله به طرف اتاق خانم دویدم... اوهو... درست همون موقع... اوهو... ایشون افتادن تو بعل من... اوهو... غش کرده بودن...

خوب!...





خانم ایرما!... چی شده؟... دست نگه دارین!



بی ادبا! بی ادبا! بی ادبا!



بی ادبا! وای! آخ!



راسته؟... شما واقعا متهمش کردین؟...  
اوه... یعنی... من... همچین پیه خورده... میدونی این کلکبه که اغلب میگیره...



اوهووو- اوهووو!



اینا... اوهو... منو متهم می کنن که... اوهو... ز مرد خانم... اوهو... رو دزدیدم... منی که حتی... اوهو... هرگز به دونه سنجاق کسی رو هم ورنداشتم... اوهو... برعکس... اوهو... قبیچی کوچولوی منو اینجا دزدیدن... اوهو... و انگشتونه نفره منو... اوهو... اینا جرات می کنن منو متهم کنن... اوهو... این دو تا بدجنسها!...



بله... هوم!... خوب!... ولی موضوع این نیست، پروفیسور!  
البته خودم هم فوری به این فکر افتادم!... و به نتایج هم رسیده بودم که شما صدام کردین!



پروفیسور، این درسته که موقعیکه خانم کاستافیوره فریاد میزد دستور پیش شما بود؟...  
به هیچ وجه!... شما اصلا مزاحم کار من نیستین... وانگهی، به من گفتن که جواهر خانم کاستافیوره کم شده! من خیلی دلسم برای این زن بیچاره عزیز سوخت...



خوب، از این حوادث توکارما پیش میاد!... ممکنه تورنسل روبرستی تو؟  
باشه... اما اگه جای شما بودم، از روش دیگه ای استفاده می کردم!



چیزی که من شنیدم درسته؟... شما جرات کردین ایرما رو متهم کنین؟... ایرمای شریف و پاک منو؟... آه! اینطوری نمیشه!... حمله به یه زن ضعیف!... به کمیسیون حقوق بشر شکایت می کنم!...  
... طرفی که گولیها چادر زدن ...



آه! شما دو نفر اینجا هستین!...  
جنوب شرقی رو نشون میده... یعنی همون...



آه! نخیر، اینطوری نمیشه! آه!...  
نخیر!...  
البته این فقط یه راهنماییه، پاندول منو ببینین!



... اوه... برگردیم سر اصل قضیه...  
متوجه که هستین: من اونا رو  
متهم نمی‌کنم، فقط میگم که  
پاندولم چادرهای اونا رو  
نشون میده!



... فوری این خونه رو شرک  
می‌کنم... الان هم به کاپیتان  
خبر میدم!  
... می‌بینین؟...  
باز هم جنوب  
شرقی...



حالا بعد از این افتضاحی که شما بیار  
آوردین، اگه ایرما بخواد از پیش من بره،  
شما برام کلفت پیدا می‌کنین؟... اگه اون  
کلفت تازه حقوق زیادی بخواد پولشو شما  
میدین؟... خیلی ساده است، آقاییون،  
اگه فوری از ایرما معذرت نخواهین، من...



چی؟ شوخی نمی‌کنین؟... اینو  
نمی‌تونستین زودتر بگین؟... کار، کار  
اوناست!... دیکه جای هیچ شکی نیست!  
چی میگي! آخه چه  
دلیلی داری؟...



ببینم، این تورنسل شما به خورده مخش عیب  
پیدا نکرده؟... هان؟... نه؟... همش  
دازه راجع به چادر کولی‌ها حرف می‌زنه...  
بله، درسته: کولی‌ها  
همین بغل چادر زدن...



از کدام چادرها حرف می‌زنی... هیچ  
معلوم هست؟... آه! ببخشین!... اینجا دیکه  
با شما موافق نیستم!... اونا  
کولی‌های واقعی هستن!...  
همینطور که شمارو می‌بینم،  
اونا رو هم دیدم، چون!



پس کو؟  
واه!  
بالاخره این  
چادرها کو؟...



تازه، خیلی جای تعجب اگه هنوز هم  
اینجا باشن!... به محض اینکه کارشون  
روانجام بدن  
میزنن بجاک...  
منکه باور  
نمی‌کنم!



دلیل؟... پیدا می‌کنیم! کولی‌ها همشون  
دزدن!... آه! نباید زیاد طولش داد!...  
ما رو به اونجا راهنمایی کنین!  
باشه! قبول... اما این درست نیست  
که چون اونا خانه بدوش هستن شما  
باید بهشون سوظن داشته باشین!



... تکرار می‌کنم: به تمام  
گشتی‌های ژاندارمری دستور  
داده میشود که کاروان  
کولی‌هایی را که چند ساعت  
پیش از مولینسار بسوی  
مقصودی نامعلوم حرکت  
کرده‌اند توقیف کنند...



اونا... اونا رفتن!... ولی من دیشب  
دیدمشون...  
هان!... من چی  
می‌گفتم، نگفتم می‌زنن  
بجاک؟...  
اما نمی‌تونن  
زیاد دور  
باشن!...



دوستان! دوستان عزیز!... یک خبر بسیار جالب!... یک خبر عالی!... من به دستگاه گیرنده تلویزیون اختراع کردم!...

جالبه! چرا اختراع تو به ثبت نمی‌رسونی!...؟

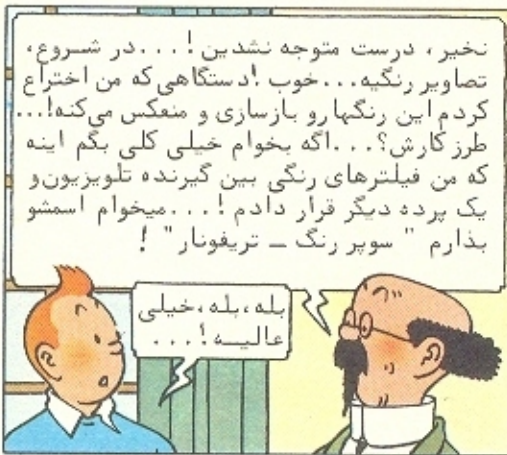


بیچاره‌ها! با همه این حرفها من اطمینان دارم که بی‌گناهن! بذارم، اما... منم همینطور، حاضرم دستم رو روی آتش بذارم، اما...!



دو روز گذشت ...

تحقیقات در مورد دزدی جواهرات خام کاستافیوره ادامه دارد. غیره... و غیره... آهان!... کولیانی که مظان تهمت قرار دارند، دستگیر شدند. با این همه، مقامات مطلع قضایی در مورد این ماجرا هیچگونه اطلاعی به جراید ندادند و ...



خیر، درست متوجه نشدین!... در شروع، تصاویر رنگیه... خوب! دستگاهی که من اختراع کردم این رنگهارو بازسازی و منعکس می‌کنه!... طرز کارش!... اگه بخوام خیلی کلی بگم اینه که من فیلترهای رنگی بین گیرنده تلویزیون و یک پرده دیگر قرار دادم!... میخوام اسمشو بذارم "سوپر رنگ - تریفونار"!

بله، بله، خیلی عالیه!...



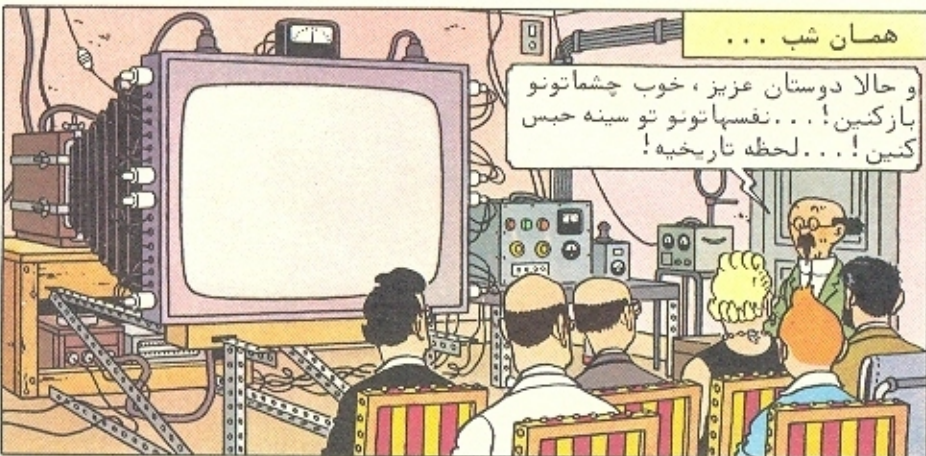
برعکس، مثل تخم مرغ کریستف کولومبه!... خوب متوجه هستین که... تصاویری که روی پرده تلویزیون می‌بینین، البته سفید و سیاهه!... اما در شروع، هان...؟ در شروع...؟

هوم...؟



رنگیه، البته!... اون روز که گیرنده‌های تلویزیونی رو اینجا دیدم، بخودم گفتم واقعا "حیفه که تصاویر تلویزیون فقط سفید و سیاه باشن!..."

البته!... ولی شنیدم که در امریکا...



همان شب ...

و حالا دوستان عزیز، خوب چشمانتونو بازکنین!... نفسها تونو تو سینه حبس کنین!... لحظه تاریخیه!



بله، درسته!... حالا فروتنی به کنار، باید بگم که کار من خیلی عالی بود!... حالا خودتون می‌بینین! امشب برنامه معروف "پنج میلیون به یکی" پخش میشه... از همگی شما دعوت می‌کنم که بیاین خونه من!



... بیست و یکمین گنجره حزب سمیلوها در زوهود، زندگی اسرارآمیز آدم برفی خطرناک، ماجرای سرقت زمرد از قصر مولینسار...!

اینام ما رو ول نمی‌کنی!

چه تصادفی!... چه بموقع!...



در برنامه امشب رپرتاژهای جالب و گوناگونی در باره مسایلی مانند ...



... تک، تماشاگران عزیز بینگ برنامه پنج میلیون بونگ به یکی دانگ



خوب شده، نه؟...  
نه، نه! صدا  
صدا! صدا  
رو درست  
کن!



دیگدوگ داگادبگدوگ دوگودوگ  
داگوداگودوگ دگدوو

بپتر شد،  
مگه نه؟

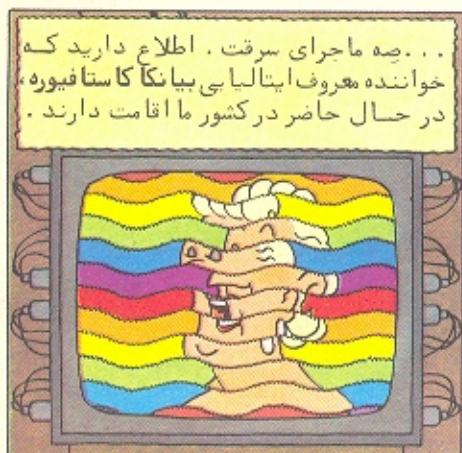
حالا صدا  
خراب شده!



البته تصویر ممکنه  
هنوز کاملاً صاف  
نباشه، حالا  
درستش می‌کنم...



در بیست و یکمین کنگره حزب سبیلوها  
در زوهود، ژنرال پلکسی گلادز در  
نطق تند و آتشین...



... صه ماجرای سرقت. اطلاع دارید که  
خواننده معروف ایتالیایی بیانکا کاستافیوره،  
در حال حاضر در کشور ما اقامت دارند.



یک ربع بعد...

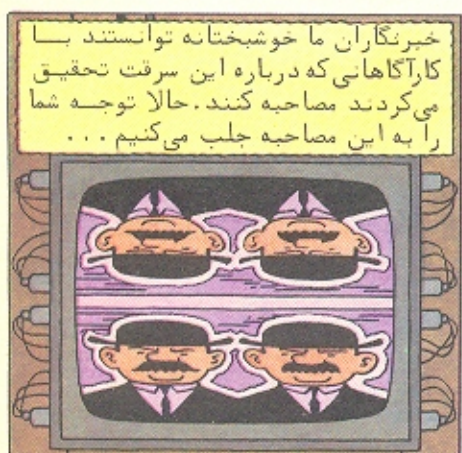
تموم شد،  
کاری نداشت!



اوه! متاسفم... یه پروژکتور  
سوخته... حالا تعمیرش می‌کنم...



تنگناک



خبرنگاران ما خوشبختانه توانستند با  
کارآگاهانی که درباره این سرقت تحقیق  
می‌کردند مصاحبه کنند. حالا توجه شما  
را به این مصاحبه جلب می‌کنیم...



این خواننده که در قصر مولینسار مهمان  
بود قربانی یک سرقت عجیب شد. زمره  
گران قیمت ایشان در شرایطی کاملاً  
اسرارآمیز مفقود گردید.



ها! می‌خندم... آئینه خود را چینی  
از بامی بینم... این منم؟ وای! چه  
وحشتناک شدم!



البته، کولیان بلافاصله پیدا و دستگیر  
شدند. بیست و چهار ساعت بعد هنگام  
بررسی... ببخشین، بازرسی کاروان آنها  
اتفاق جالبی رخ داد!...



... فوری سوءظن ما به کولیانی جلب  
شد که در کنار قصر اقامت داشتند  
و فردای سرقت ناپدید شدند...

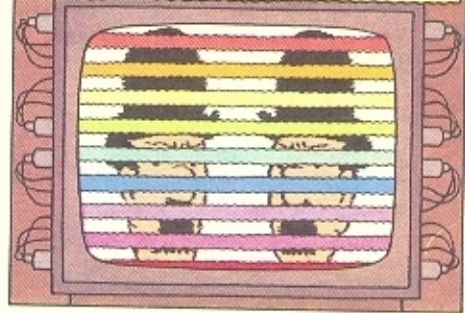
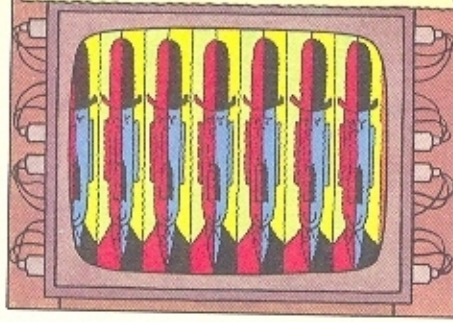


ما فوری فهمیدیم که ساکنان قصر در این  
سرقت دست ندارند. سرقت نمی‌توانست  
کار هیچ یک از آنان باشد. در عوض...

آنها ادعا می‌کنن که فیچی را یک دختر بچه کنار چادرشون "پیدا" کرده... و میمون هم هرگز از قفسش خارج نشده...

... بلکه یک میمون تربیت شده هم پیدا شد!... باید به خاطر داشته باشیم که دزدی زمرد توسط کسی صورت گرفته که توانسته بود از درخت بالا برود، آنهم با چاکی قابل تمجیدی... اون شخص به عقیده ما، جز میمون هیچکس دیگری نبود... البته همه افراد گروه بشدت موضوع را انکار می‌کنن!

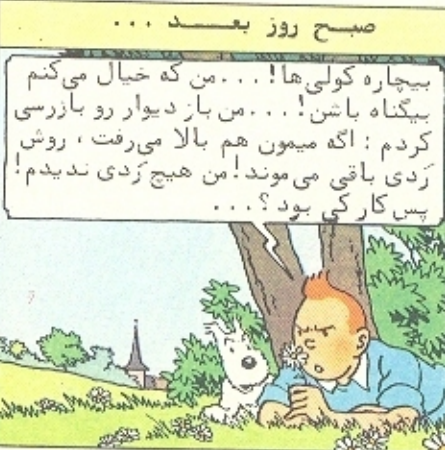
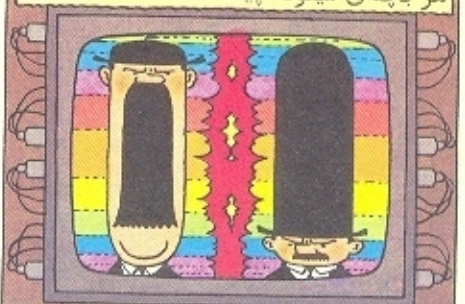
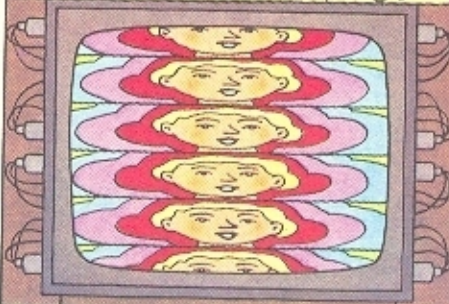
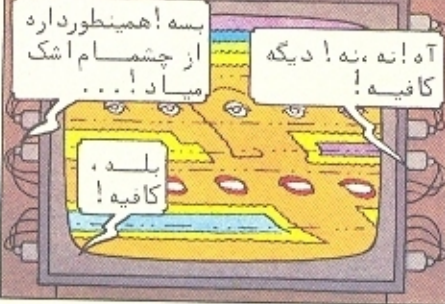
نه تنها فیچی طلایی کوچکی که به کلفت خانم کاستافیوره تعلق داشت در یکی از ارابه‌ها پیدا شد...

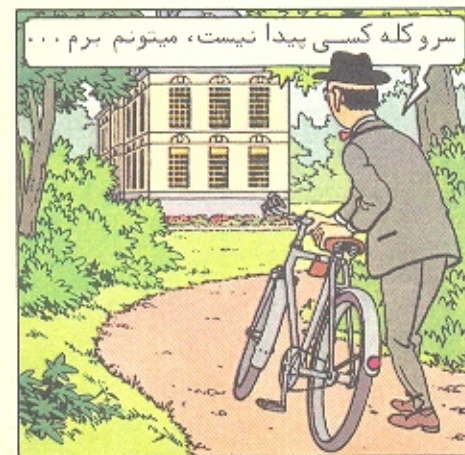
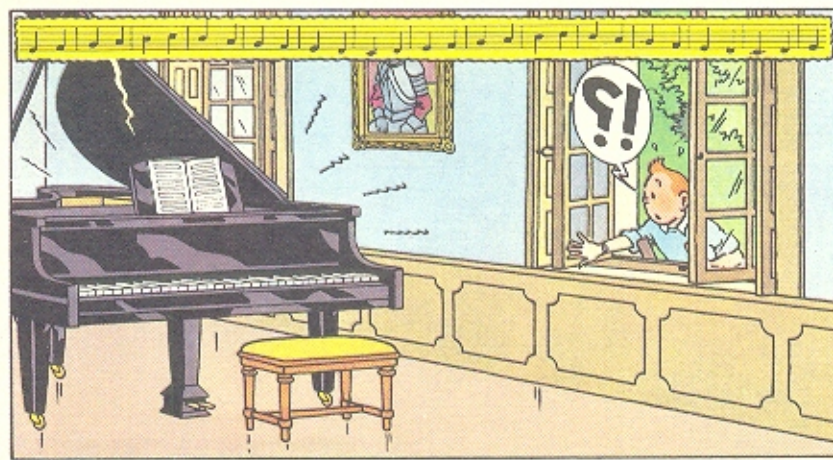
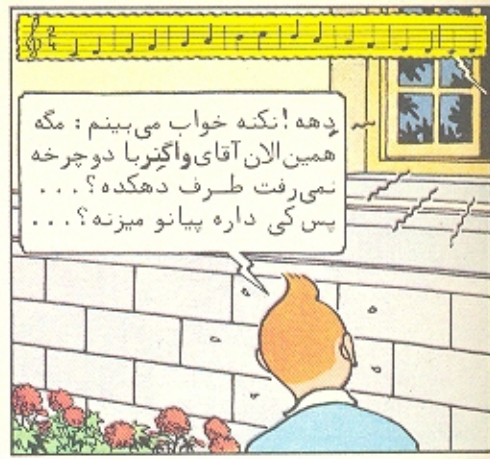


حالا، تماشاگران گرمای، از کشفیات هیجان انگیز پلیسی می‌گذریم و به برنامه بعدی می‌پردازیم، از شما دعوت...

خوب آقایان، باید به شما بخاطر این کشف که با زبردستی و مهارت خاص انجام دادید تبریک بگویم و همچنین از اینکه در برنامه ما شرکت کردید از شما تشکر می‌کنیم.

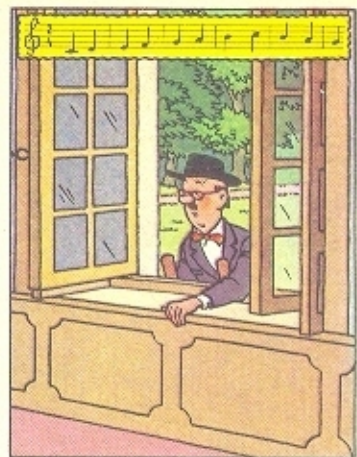
نتیجه‌ای که از تحقیقاتمون گرفتیم فعلاً همین بود... البته کار اصلی پیدا کردن زمرد است! ولی با چیزهایی که ما میدونیم هر بچه‌ای میتونه پیدا کنه!...







آقای واگنر؟ ... کمک میخواهی،  
نه، نه،  
مشکرم! ...



هو... من... آخه من باید به خورده ورزش  
کنم... این به نظر شما جالب نیست؟  
خیلی! ... ضبط صوت چی؟  
اونم برای ورزشه؟ ...



چ... چ... چطوری اومدی اینجا؟ ...  
همینطور که تو اومدی آقای واگنر  
عزیز... بهتره نردبان رو بگذاری  
سرجاش ...



ایرما! ...! شما ایرما رو ندیدین؟ ...  
کاستافیوره! فراموش کرده  
بودم در رو قفل کنم... ایرما؟  
نه خانم!



هوا بخورید؟ ... نکنه فقط هوای  
دهکده به شما می سازه، آقای واگنر؟ ...  
پس شما فهمیدین؟ ...  
خوب! حالا همه چی رو به  
شما میگم... بله... من...



آه! بله، ضبط صوت... گوش کنین، اما  
اول قول بدین چیزی به خانم کاستافیوره  
نگین! ... برای اینکه بتونم گاه گاه به  
هوایی بخورم، ناچار شدم این کار رو  
بکنم... شما که میدونین، او میخواد که  
من تمام روز پشت پیانو  
بشینم... منم...



چرا امروز اینقدر  
حواسم پرته؟ ...



اون که داره تمرین  
می کنه خانم، مگه  
پرت بود... ببخشین! ...  
ایه، درسته! ... حواسم  
پرت بود... ببخشین! ...  
نمی شنوبین! ...



مشکرم! ... ولی... آقای واگنر،  
شما تمرین نمی کنین؟  
ته... ته... تمرین  
خانم... من...



پس موضوع اینه؟... ولی موقعی که زمرد سرقت می شد شما تو دهکده نبودین... اون شخص اسرار آمیزی که درست همون وقت تو پله ها افتاد... جناب عالی نبودین؟

چرا خودم بودم...؟



خوب باشه... ناچارم همه چی رو اعتراف کنم... من شرط بندی می کنم... تو مسابقات اسب دوانی... و برای اینکه بتونم به شریکم تلفن کنم ناچارم هر روز برم به دهکده...؟



متشکرم!... اما راستی چرا منو از تو هجیل در آوردین؟...

میخواستم باشما تنها باشم... حالا کنار پیانو بشینین: مطمئن تره... خوب، گوشم به شماست...



چرا خیلی ساده این موضوع رو به ما خبر ندادین؟...

من... من نمی خواستم، اگه چیزی اون بالا پیدانشد، بیخودی خرافاتی و مسخره به نظریام... تازه هیچی اون بالا پیدا نکردم



راستشو بخواهین، چندین بار صبح ها به نظرم رسید که یکی اون بالا راه میره... خانم هم شب اولی که به قصر اومده بود اینو گفته بود. بالاخره تصمیم گرفتیم بینیم اون بالا چه خبره و...



من... من رفته بودم به صندوقخانه... و موقعی که پائین می اومدم صدای فریاد خانم کاستافیوره رو شنیدم، دویدم که خودمو به پیانو برسونم... پام سر خورد!...

تو صندوقخونه چکار داشتین؟



نه، خیال نمی کنم زمرد رو این مرد دزدیده باشه: تو حرفاتی خیلی رو راست بنظر مینمود... ولی بهتر حال باید دزد اصلی رو پیدا کرد!



اوه ایله... امکان داره... بعد از حادثه اون شب، من رفته بودم بینیم تگه کسی تونسته باشه از دیوار به کمک اون درخت بیاد بالا! خوب!... فعلاً همین توضیحاتی که دادین برام کافیه.



به موضوع دیگه... صبح روز بعد از ورود شما، جای پای شما رو زیر پنجره خانم کاستافیوره پیدا کردم...

واه! واه! این آدم! چرا ایقده حرف میزن!



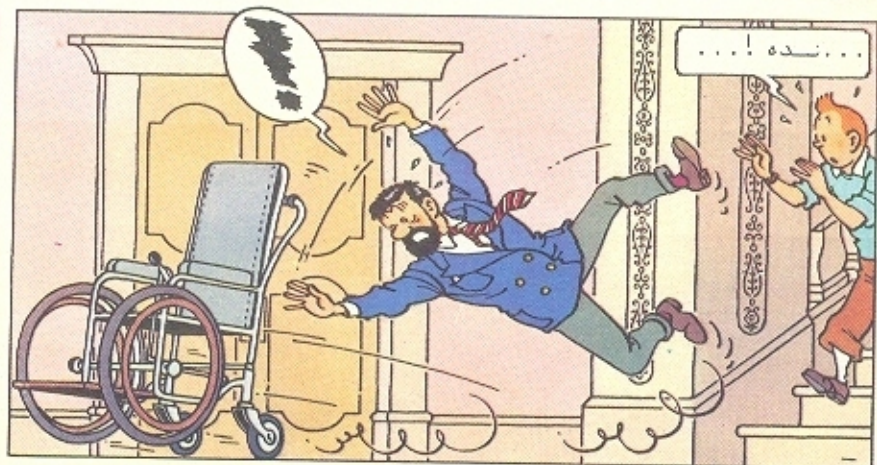
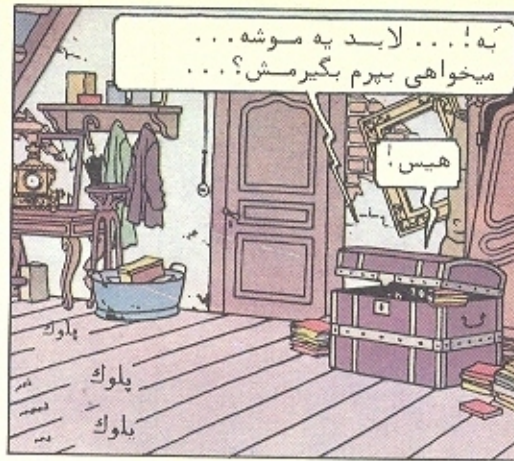
و در سپیده دم...؟



بهر حال، امشب باید برم تو صندوقخونه: نباید این موضوع رو بی اهمیت تصور کرد... میای میلو؟

هان! بالاخره پیدات شد!



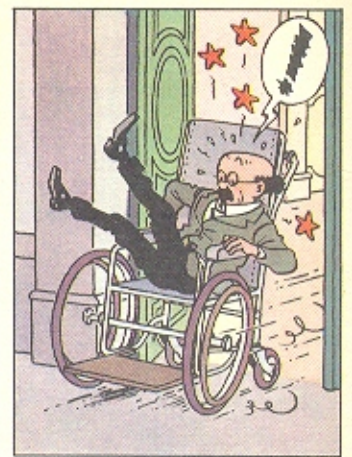




بالاخره به روز باید تصمیم بگیرم  
و داخل این اتومبیل رو کمی مرتب  
کنم ...



خدای من! خدای من!  
عجب تصادفی! انشالله  
بلائی سرشون نیاد! ...!



چی شده؟... چطور شده؟...  
چی شده؟... چطور شده؟  
...از من می پرسی؟...!



افسوس! چرا! دوست عزیز!... در اسکالای میلان  
منتظر من هستید به اپرای روسینی که باید  
قبل از سفرم به امریکا اجرا کنم.  
خیلی متأسفم... من...  
اما واقعا... واقعا"  
تصمیمتون رو گرفتین؟...



البته برای من خیلی دردناکه که باید  
این خوشحالی تو بهم بزنم، خیر بسیار  
بدی برات دارم، من فردا شما رو ترک  
می کنم! ...!  
نه!... این غیر ممکنه!  
...جدی نمیگین! ...!



کاییتان ماگوک عزیز، من... اوه!  
سریاهستی؟... خیلی خوشوقتم!  
...! مشکرم!



خانمه داره می...؟! ره...  
دارام... دام... دام... اوه!



خانمه داره میره... دارام  
دام دام رفقا راحت زلمه لاله  
شدیم... دارام دام!



خانمه داره میره!...  
جانمی جون...!



خیلی لطف دارین از اینکه اصرار  
می کنین بیشتر بمونم، ولی من  
حتی بلیط هواپیما رو هم  
گرفتم.  
راستی؟



بیائین ، بیائین ، باید یہ گیلاس مشروب  
بخورین تا حالتون جا بیاد .



...رفقاراحت شدم!... درد پام  
دیگر رفت... رام دارم رام!

عین بچه ها  
می مونه!...



راجع به مردم... اوهو...  
اوهو... آگه خبری به دست  
آوردی...

فوری به شما اطلاع می دیم،  
بله، بله... خاطرتون جمع  
باشه...



خدا حافظ کاپیتان مدوک عزیز. باز هم از  
مهمان نوازیت تشکر می کنم... از اینکه  
تو رو ترک می کنم خیلی متاسفم، ولی  
برمی گردم، بهت قول میدم...

من... من... بسا  
بی صبری منتظرم خانم.



روز حرکت فرا رسید...

به امید دیدار خانم عزیز! سفر بخیر!...



حالا دیگه باید واقعا  
راه بیفتیم...

بله، بله!  
خدا حافظ،  
خدا حافظ!



پروفیسور نازنین، باید  
شما رو بیوسم...



خیلی قشنگن!  
واقعا زیبا هستن!  
چه عطری!... بوشون  
کن کاپیتان کاپستوک...

نه، نه، متشکرم!



خانم عزیز، خواهش می کنم این گل های ناقابل  
رو از من بپذیرید. این گلها نوع جدیدی  
هستن و خودم پرورششون دادم و با اجازه  
شما اسمشون رو هم گذاشتم "بیانکا"!

چه فکر خوبی!



خدای من!... جواهراتم!



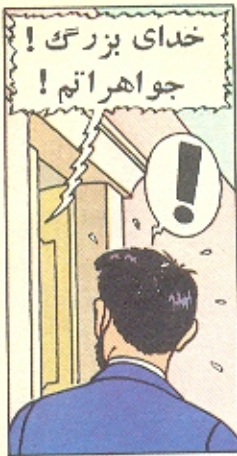
زود برگردین!!!



آری ودرچی!... مواظب "کوکو" باشین!...

خاطرتون جمع باشه!...

خیلی لطف کردین!



خدای بزرگ!  
جواهراتم!



دیگه واقعا! تموم شد!... تموم تموم شد...  
... تمرین گام هاتموم!... تمرین آواز  
تموم!... خدای من جواهراتم  
تموم!...



متشکرم پروسپر!... برای  
جبران زحماتت یه عکس  
امضاء شده برات می فرستم.



آقا!... آقا!... خانم اینسو  
فراموش کردن!...

خدای من!  
جواهراتش!



آقای بولو، اگه  
دستم بهت برسه  
حالت می کم دوغ  
چند من کره داره!

دخک



سه هفته گذشت...

بله... بله... میدونم... تقصیر  
من نیست... چی... نه، البته تقصیر  
شما هم نیست... بله... مرخصی رفته  
بودم... بعدش هم سرما خوردم و...  
چی؟ کی؟... فردا؟...  
نه، فردا غیر ممکنه...  
اوایل هفته آینده...



لعنت خدا بر شیطان!  
وقتی من حرف می زدم تو  
ساکت باش!!!



بین حیوون بدترکیب، اگه  
پرهاتو دوست داری، دیگه  
نباید این جمله رو تکرار کنی!

گروا!

**دبل میلان و پلیس**

موقوفیت بر سابقه... اجرای فراموش نشدنی... هنرمند نابغه... نظر مطبوعات  
ایتالیا درباره کنسرت اخیر کاستافیوره مشهور که در اسکالای میلان برگزار  
گردید چون بود. خواننده نامی در این کنسرت - که آنرا باید خدا حافظی  
با اروپا تلقی کرد - اجرای رؤسیتی را اجرا کرد - این نابغه بزرگ پانزده بار  
بر روی صحنه دعوت شد. آفرین! هزار بار آفرین!...  
امید است که شور و علاقه طرفدارانش باعث شود تا این خواننده مشهور غیر  
بزرگ تسکین ناخوشی را که همان منقود شدن جواهر کم نظیرش باشد فراموش  
کند. آیا درباره «ماجرای دزدی زمرد» که در قفس مولینسار اتفاق افتاده  
به اندازه کافی تحقیق انجام گرفته است!...  
کولیا!... در میان اتهام فرار داشتن، و شایع است که برای بدون سنگ قیمتی  
مهاراجه سوپال از میمون استفاده کرده اند، چنانکه میگویند، بدست تحت نظر  
هستند. اما زمرد منقود شده هنوز پیدا نشده است... دبل میلان بزودی اروپا  
اجد کرد. کارآگاهان پلیس تمام



مقاله مجله "لادیش" رو  
خوندی؟ همش درباره...  
کاستاچی چیزه، بله  
خوندمش.



پناه بر خدا! هیچ نمی فهمم  
مردم تو این دوره زمنونه  
چقدر عجله دارن؟ برای  
همینه که بیماری قلبی  
اینقدر زیاده شده...

واقعا که راست  
میگی، عزیزم!



کجاداری میری؟... آخه با  
این عجله کجاداری میری؟...

همین حالا  
برمی گردم!

هاف!  
هاف!



اما... اما... راستی، چرا که  
نه...؟؟؟

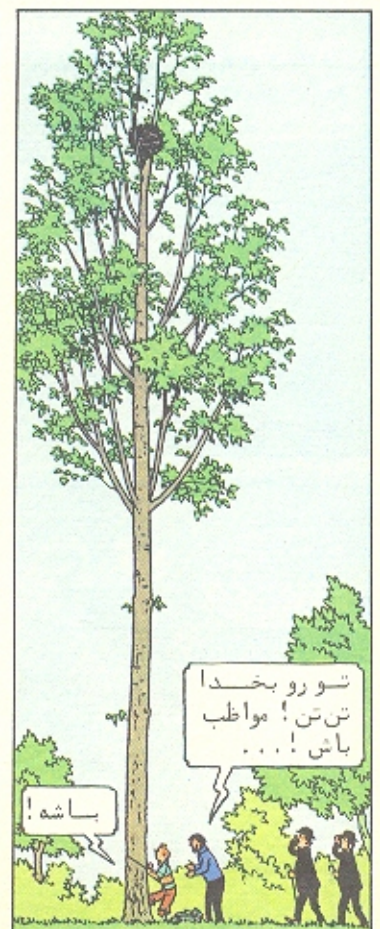
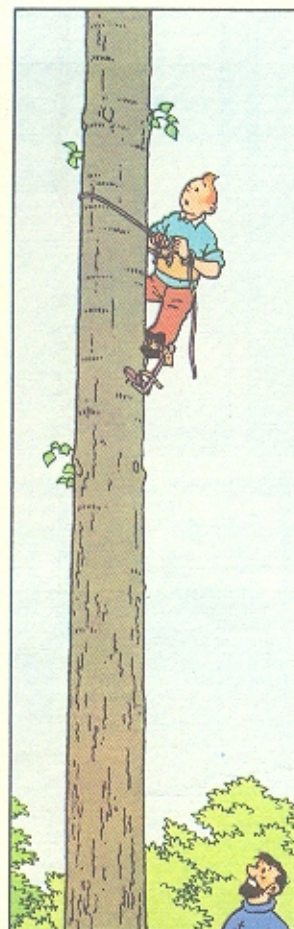
چرا که نه  
چی؟...



باز این داستان مسخره میمون  
دزد! حتی اگه کاملاً تربیت هم  
شده باشه، آیا امکان داره که  
یه حیوون صاف بره سر همون  
چیزی که...

از حیوون صحبت  
کردی، من به این  
سوزایک سازه  
تلفن کردم... و...







هیچی نشده!... تو اون بالا چیزی پیدا کردی؟...!

آره، فعلا انگستونه خیاطی ایرما پیدا شد!...



مواطب باشین!... به شاخه شکسته می افته یائین!...



درست نمیدونم، به چیزی مثل "پیرا" ... یا "راگازا" ...!

"گازلادرا" که معنی اش میشه زاغ دزد!... همین اسم منو به فکر انداخت!



عالی بود!... تن تن، تو واقعا نابغهای!... ولی بگو چطور شد که پیو به فکر زاغه افتادی؟...

اسم اپرایی که تو رونامه نوشته بود چی بود؟



مقداری شیشه خورده... به دونه یا قوت... به عینک... حالا میام یائین...!

هه-هه-هک  
آی دزد!



زهررد هم اینجاست!... نکاش کنین!...



بهر حال زهررد رو پیدا کردیم و همین مهمه! حالا باید بدیمش به خانم کاستافیوره!

دوست ما تریفون همین حالا میره به میلان، شاید بتونیم جواهر رو بهش بسازیم که بده به صاحبش!...



از بدشانسی ما بود! به بار هم که ما گناهکارهارو گیر انداختیم، معلوم شد که بی گناه بودن!...

درسته، میگم نکته مخصوصا این کار رو میکن!...



به خودم گفتم به زاغ دزد هم باید این دور و ورها باشه! اما کجا... نزدیک محلی که قیچی از آشیانه افتاد و میارکای کوچولو ورش داشت... فوری اومدم اینجا و دیدم که بله به آشیانه اینجاست!... حالا معلوم شد که گولی ها بی تقصیر بودن!...



وای!...!

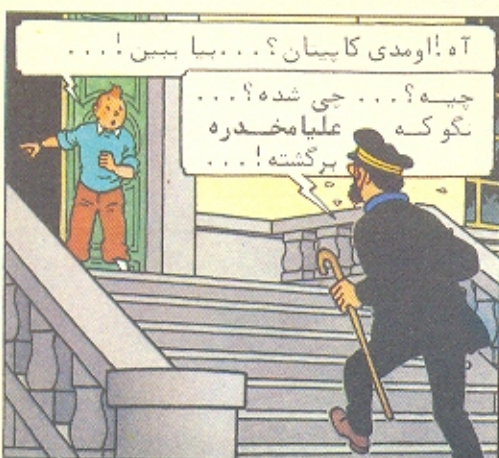


زهررد چیز قشنگیه!... از اونم بالاتر... چیزی که منو خوشحال میکنه اینکه این گولی های بیچاره از زبربار اتهام خلاص شدن...



اصلا "و ایدا"!... فقط ما هستیم که باید جواهر رو به صاحبش برسونیم، این وظیفه ماست!...

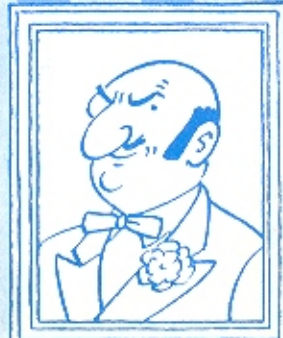
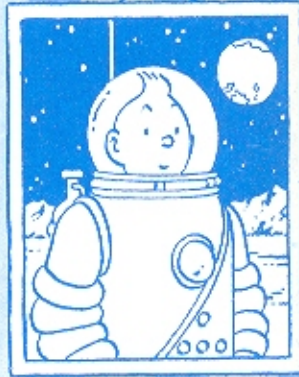
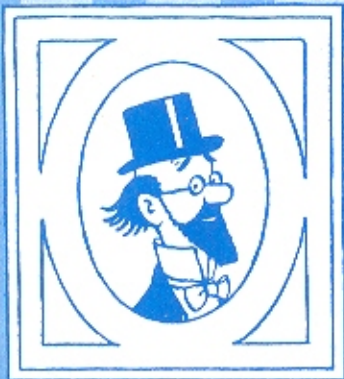
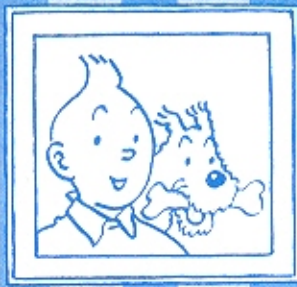
باشه... هر طور که شما بگین... اینهم زهررد.











دوره کامل ماجراهای «تن تن و میلو» را بصورت کتابهای  
مصور رنگی، بشرح زیر خواهید خواند:

هفت گوی بلورین	جزیره سیاه
معبد خورشید	هدف کره ماه
تن تن در سرزمین طلای سیاه	روی ماه قدم گذاشتیم
ماجرای "تورنسل"	اسرار اسب شاخدار
انبار ذغال سنگ	تن تن در کنگو
تن تن در تبت	سیگارهای فرعون
جواهرات "کاستافیوره"	گل آبی
گنجهای راکام	گوش شکسته
ستاره اسرار آمیز	عصای اسرار آمیز
تن تن در آمریکا	خرچنگ پنجه صلائی
تن تن و پیکاروها	پرواز شماره ۷۱۴

انتشارات یونیورسال چاپ و نشر داستانهای مختلفی بنام جزوه‌های  
«تن تن» را آغاز نموده. با جمع آوری این جزوه‌ها، مجموعه‌ای  
زیبا و بی نظیر از داستانهای مصور خواهید داشت.

انتشارات یونیورسال : صندوق پستی ۱۸۵۸ - تهران

